

Adab. Kabul  
Vol.3, No.4, Hut 1334  
(February 1956)

Ketabton.com



مجله ادب کابل



## فهرست مندرجات

شماره مضمون	نویسنده	صفحه
۱- دهای هنری	بناغلی محمد قدیر تره کی	۱
۲- رنگا رنگ گلان	بناغلی پاینده محمد زهیر	۷
۳- بهاریه	استاد ملک الشعراء بیتاب	۱۴
۴- رزم و بزم	بناغلی محمد حسین بهروز	۱۵
۵- روانشناسی طفل	ترجمه دوکتور انصاری	۲۵
۶- غزل	بناغلی عنبری	۳۴
۷- غزل	عبدالعفو غرقه	۳۵
۸- غر شستان	بناغلی شهر ستانی	۳۶
۹- فن و طب	ترجمه بناغلی مجددی	۴۰
۱۰- سبزوار	بناغلی سا کا	۴۷
۱۱- هجویری	بناغلی الهام	۵۰



آدرس : مدیریت نشرات فا کولته ادبیات

شهر نو، کابل، افغانستان



LIBRARY OF CONGRESS  
ISLAMABAD OFFICE  
18 APR 2005  
6 CONTINUATION

# ادب

علمی، ادبی

مدیر مسئول: عبدالعفو (عرق)

صاحب امتیاز: فاکولتہ ادبیات

شماره (۴) سال سوم حوت ۱۳۳۴ - رجب ۱۳۷۵ - فروری ۱۹۵۶ - نمره مسلسل (۹)

محمد قدیر تره کی

از مباحث آرت و هنر

## دهای هنری

عزیزم مدیر مجله ادب! اجازه بدهید درین نوبت مضمون مجله زیبای شما را تخصیص بیک موضوعی بدهم که گمان دارم در نزد اهل ذوق خالی از دلچسپی نباشد. این موضوع (دهای هنری) است. درین جا کلمه هنری بجای (آرتستیک) استعمال شده و لهذا ممکن است آنرا (دهای آرتستیک) هم گفت. شما می بینید که در بعضی از موارد آرت بر خی از صنعت کاران و هنرمندان را (داهیان) میگویند. درین جا از همه او لتر باید کلمه (دها) تفسیر و معنی کرده شود. بشهادت تمام علماء و فلاسفه عالم لیونارد دونسی، میکلائز، گوئیته، بتھون و امثال این هادر صنعت و دکارت، ناپلیون و پاستور علی الترتیب در فلسفه، عسکریت و طب داهی بودند و آثار ایشانرا داهیان میگویند. علامه بارز و فارق



دها و لودیت و تنوع و کمال نسبتی اثرات آن میباشد ، یعنی یک شخص داهی ذریعه همان دهای خدا داد خود در رسته خویش اثر و یا اثراتی بیرون میدهد که در نوعیت خود منحصر بفرد و در برابر اقران و رقبا سرآمد باشد و یابۀ عبارۀ دیگر یک شخص داهی و نابغه چنان آثار ، حرکات و افکاری بوجود میآورد که موجب حیرت دیگران باشد .

پس از آنچه گفته شد معلوم میشود که دها استعداد لیاقت و امتیازی است خدا داد که به خیلی کم از مردم و در خلال سالها و قرن ها داده می شود . و این داهیان چنان اثراتی از خود بیرون میدهند که تا آن روز مثل آن ها دیده نشده باشد ، این اثرات موجب حیرت آنها می شود و حتی بعضی از آنها مواجه با عکس العمل بد مردم عادی میگردد از همین جاست که ما رکب پروست میگوید : یک اثر داهیانۀ اگر در عصر خود بواسطه پستی سویه زمان نتواند موفقیت و مقبولیتی را که شایسته او است حاصل کند اخلاف و اشخاصی را که او را تقدیر کنند بالذات خودش بوجود میآورد . معنی این گفته اینست که اثرات بزرگ و داهیانۀ که بلند تر از سویه عصر و زمان خود میباشد کم کم پرستشکار ، مقلد و پیرو پیدا می نمایند و روزی بمقبولیت کامل میرسند و اینک این مردم اخلاف همان اثر و صاحب اثر می باشند که کارت زمانی اثر معروف خود را بعنوان (نطق در طریقه درست بکار بردن اصول) انتشار داد جز چند نفری دیگران برو میخندیدند و پیروان او را استهزا میکردند ولی در عقب آن دیده شد که این اثر راه نوینی برای فلسفۀ و علم باز کرد که حتی همین الان نیز به نقش قدم او و مکتب دیسکارت و دکارتیزین راه میروند .

ژان ژاک روسو وقتی کتاب مقاوله اجتماعیه خود در انوشته او را دیوانه میگفتند ولی زمانیکه او مردعدداً اخلاف و باز ماندگان وی باندا از هز یادت کرد که حتی میتوان تشکیلات امروزه دنیا را باین قطر و حجم چشم خیره کن نقش قدم همان مرد دانا گفت . در همین جاست که یکنفر عالم جمال ( استیتک ) آلمانی که میرگراف نام دارد :



معتقد است که : صنایع و آرت امر و ز بهترین معرف و مفسر صنایع و هنرهای زیبای قدیمه می باشد .

آثار داهیان را بهر اندازه بیشتر مطالعه کنید و یا زیاد تر در آنها از راه بصری یا سمعی و غیره تحقیقات بنمائید بهمان اندازه معنی ، ماهیت و مزیت ایشان بشما منکشف تر می شود و چنان تصور می نمائید که اثرات داهیان در دورهای حیات و استحالات دارند و باذوق و قریحه هر عصر و زمان مطابقت و موافقت بهم میرسانند .

بر دارید حافظ ، بیدل و سعدی را بخوانید و یا بروید در واتیکان کالیسای بزرگ سن پیر را مشاهده کنید به بینید بعصر و زمان تعلق ندارند و شما را بعد از قرن ها تسکین میدهند مثلاً کیست این بیت مولانای بلخی را بخواند و نجوشد .

هزار جهد بگردم که سر عشق بپوشم      نبرد بر سر آتش میشدم که نجوشم  
آثار داهیان و یا بعبارت دیگر محصول دست و دماغ ژنی ها و عباقره را  
مردمان و ابنای هر عصر و زمان به تناسب معتقدات و امیال و عوامل روحیه  
و ذوقیه خودشان می فهمند و تعبیر میکنند. مثلاً آن دو بیت پر از طمطراق و کاکه  
مولانای روم را که برای کلاه های کج و موی های ژولیده و پرگرد و خاک  
شمس الدین ، صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی انشاد نموده بود .  
هوشم نه برادران و خویشان بردند      این کج کلاهان موپیشان بردند  
گویند چرا تو دل بایشان دادی ؟      بالله که من ندادم ایشان بردند  
امروز مردمان عصر و زمان ما به موهای اتو کرده و گیسوان ژولیده و کلاه های  
مود پاریس تعبیر و توجیه میکنند .

از همین باعث است که اروپائیان این قبیل اثرات را (لایموت) میگویند و برای  
آنها ابدیت و دوام قائل می شوند و فردوسی نیز شهنامه خود را برای زبان  
فارسی بنائی ساخته است که از باد و باران گزند ندارد .

برای یکنفر داهی تنهاها کافی نیست بلکه باید باها و عبقریت عناصر دیگری



هم ضم گردد یعنی شخص داهی باید دارای معلومات و تجارب کافی هم باشد و در عین حال سعی و عمل متمادی و خستگی نا پذیر لازم است تا یک اثر دایمانه بمیدان برآمده بتواند و حتی هستند علمای مانند بوفون که میگویند: دها عبارت است از یک سلسله صبر و مساعی متمادی.

یک انسان داهی و نابغه در اطراف ماهیت و چگونگی سیر حیات انسان، حیوان، جماد و سایر موجودات خداوندی دارای اطلاعات و نفوذ نظر کاملی میباشد. برای اینکه آن شخصی استعداد خدائی بر کسب همه چیز دارد و لهذا هر دقیقه و ثانیه زندگی با او در اطراف معلومات متذکره فوق درس غیر قابل فراموشی میدهد. گریویکی از متفکرین و ارباب نظریه در عالم زیبایی و جمال را عقیده برین است که :-

«دها شکن خارق العاده و بسیار شدید عطوفت و الفت (سمپاتی) است که شعله عشق حقیقی و رابطه جمال معنوی را در داهی بیدار میکند و داهی بذریعه آن می تواند اثر بدیعی ایجاد و دنیای نوی بوجود آورد و یا بعباره دیگر دها قدرتی است که انسان را استعدادی مانند جهت دوست داشتن و محبت بجمال می آموزد و به انسان تلقین میکند تا در هر چیز پهلوهای مستحسن و خوبی را دیده و عشق حقیقی را در نهاد داهی بیدار کند.»

اکثر مساعی داهی ها و نوابغ مرکبی از فعالیت های شعوری و غیر شعوری میباشد. و این قسمت سعی و عمل غیر شعوری آنها با بداع و اختراع منجر میشود و حتی بعضی ها عقیده دارند که ارباب دها را شوق طبیعی آنها با بداع و اختراعات محیر العقول رهنمونی میکند و لهذا آنها آثارشان را مانند اینکه چطور آشیانه های خود را میسازند بوجود می آرند. گویته میگوید من وقتی ورترا را نوشته و ختم کردم و بعد از آن بروم و رنمودم بحیرت افتادم و باور نمی کردم که این اثر من باشد. گویا باین صورت گویته میخواست بفهماند که ورترا و در عالم سیر فی المنام نگاشته شد.



رومانتیکهای آلمان دها را قوهء طبیعت میدانستند و میگفتند نبوغ و دها هم مانند طبیعت قدرت دارد از هیچ چیزی ایجاد کند .

بعضی از علما در بین دها و جنون رابطهء یافته اند و گفته اند دها نوعی از (نووروز) میباشد در این فکر بسیاری از علماء اشتراك دارند از قبیل عالم مشهور امراض عقلیه فرانسه Lelute و مور و تور عالم مشهور جنائیات ایطا لوی لومبروز و این فکر را خیلی واضح و مفصل بیان کرد و گفت دها در زمرهء گروپ صرعه می آید و آنرا نوعی از امراض روحیه و عقلیه حساب می کنند . و لهذا برای آنها بعضی دلایلی ذکر مینماید که ایشانرا بعد از انطباق با محیط ، عصبیت و غیره متهم میسازد . همچنان عالم دیگری که اصلا یهود بود و ما کس نورداو نام داشت برای عبقریها چنین او صاف و خصایصی ذکر میکرد و او هم مانند لومبروز و بلکه شدید تر از آن نواقص و کوتاهی هائی را در شان دهات میجست . و حتی غلو و مبالغه این عالم در این مورد باز اندازهء زیاد بود که او را علمای دیگر (شارلاتان علم) نامیدند .

این گفته ها در بارهء دهات و اهل ژنس و نبوغ هر طور میخواهد باشد مادران اشتراك نداریم زیرا در نظر ما دها و دیعهء خداوندیست که بهر که خواسته داده و محصول یا معارل مرض و نقص طبیعت نمیباشد . و دلیل آنهم این است که شخصیتهای دیوانه و مجنون چطور ممکن است آثاری بیرون بدهند که عقول مردمان عادی از دادن نظائر آن محروم باشد ؟

بعضی از علماء میخواهند دها را اثر محیط اجتماعی بدانند و بگویند که حوائج محیط اجتماعی بعضاً مسبب پیدایش ارباب نبوغ در همان رشتهء که محیط بدان احتیاج کاملی داشته است میشود . اگر این تلقی قبول کرده شود در انصورت تاثیر فردیت اشخاص صاحب آثار از بین میرود و از یک عنصر مهم دها که شخصیت داهی است از کار بعمل می آید . علمائیکه با این عقیده همراه نیستند میگویند دها محصول محیط اجتماعی نیست برای اینکه داهی در یک مسافه زیاد پیشتر از محیط



خود واقع میباشد و بین او و اکثریت جامعه ایده متجانس موجود نیست. رویهمرفته با علم و فلسفه موجوده نمیتوان بحقیقت و ماهیت دها پی برد زیرا این موهبه، پسیکولوژیک را که عبارت از مخیله داهی و اثر داهیانه میباشد امکان ندارد از نقطه نظر پتالوژی و پسیکولوژی توضیح و معرفی نمود.

درینصورت چیزیکه با علم و عرفان موجوده میتوان درین زمینه قضاوت نمود و فکر کرد همانا این است که در مقابل آثار و عظمت فکر و قریحه ارباب دها آفرین گوئیم و آنها را از نقطه نظر خدمت و تاثیریکه در اجتماعات بشری نموده و مینمایند قدر کنیم زیرا وظیفه ما مردمان عادی در مقابل خدمات این بزرگان علم و تمدن جز ابراز حسیات احترام و قدردانی نیست. برای اینکه دهاات عظمت و جمال را که منجر به خیر و فضیلت میباشد بیرون میدهند و قدردانی در مقابل آنها محبت بعظمت، جلال و جمال است که حب خیر هم جز این نیست و کمال انسانی هم اینک در همین نکته پنهان میباشد.

### هفته دیگر

هفته دیگر سعی ابر مروارید بار

آورد شاخ از شگوفه عقد مروارید بار

گاه باد از عارض گلبن بر انگیزد نسیم

گاه ابر از طره شمشاد بفشانند غبار

خطه باغ از ریاحین سبز چون خط دوست

گوشه اشاع از شگوفه پر زدر چون گوش یار

غنچه را از خوشدلی در پوست کی مانند مجال

باده را از خر می در جام کی باشد قرار

«سید حسن غزنوی»



پ ، م ، زهیر

## رنگارنگی گلان

د بنائیسته پسر لی در ا تگک په شپو او ورځو کښی هر څوک د طبیعت  
 پرودا یو او د قدرت په صنایعو تحسینونه وائی او هر څوک ددی شپو  
 اور وځوو مناظرو ، آب و هوایو بیایو او بنایست ته چه نری دوباره ژوندی  
 کوی او نوی روح او تازه کالبد وربخښی حیران او دیوه مین په شان ورته  
 ناقراره وی . هر څوک و دی بنائیسته فصل ته چه د نری ښکلی شهی ده  
 مر حبا او مقدم ته ئی دخپلی هستی او مستی په انداز هښه را غلی او هر کلی کوی .  
 یو ورته نیالگی ایزدی ، بل ورته صفائی کوی ، دریم ورته گلزار جوړوی  
 ما لیار بن ورته بنایسته کوی ، بزگر ورته مخکی یوی کوی ، ځوانان او پیغلی  
 ورته ناخی ، شاعران ورته خوژی بدلی وائی .  
 هر چیری ، هر شی او هر څوک په راز راز ژبو په دول دول نغو او ترانو  
 او وینا واستقبال ځنی کوی .  
 موز هم چه بل څه بیله څورنگا رنگه گلان نه لرو ددی ښکلی شهی واستقبال  
 اود ادب د گلزارو ښایسته څو گلان ښیندو ، څو دا گلان د پسرلی د ښو او  
 ښایسته گلا نوسره یو ځای اود پسرلی د گلو گیدی جوړه کوی .

د زهیر له ژرو پانو نو څخه - ﴿د گل باز هیله﴾

د زره په سوده کښی می د نرگس گلان چه ستا دسترگو تمثال پکښی بریښی  
 را تول کوی دی څو یو ځنی وا خلی .  
 دعوا طفو په کواره کښی می د گلابو گلان چه ستا د ښایسته رخسار ممثل دی  
 را غوند کوی دی څو یو ځنی غوره کوی .



دا حساساتو په کیشی کښی می سنبل چه ستا د زلفو په شیر دی را تول کری  
دی خو بوخنی وا خلی.

دهیلو او آما لو ، دمینی او محبت په گتوری کښی می دیاسمن ، نستران ،  
غاتول ، ریدی ، ریحان ، . . . . . را غوند کری دی خو بوخنی  
وا خلی .

وا خله ، یو گل وا خله ! ! ! ! پدی کری کښی چه تول جهان گلزار او تمامه  
نری له ازهارو د که ده ، په دی ورڅو کښی چه سمه او غر ، باغ و راغ ،  
چمن او انجمن ، بوستان او گالستان دگل له جوشه او دبلبل له خرو شه ناخی  
یو گل وا خله .

دگل باز زره مه ماتوه ، دگل باز دامید مزی مشلوه ، دمین زره مه خپه کوه  
دا گلان ستا دپاره دی  
دا گلان ارزانه دی  
بهائی زیاته نه ده

څکه بهائی ستا مسیده ، ستا دیدار ، ستا خواخوژی اوستا . . . . . دی .  
دا مراوی او زرگل ، دا زهیر او خازه گل چه زما دمینی او هیلو په بن  
کښی غوریدلی اوزما د عشق د گلبن شکوفه ده او په تولو گلانو کښی بی ستا دیدار  
دپاره سرراپورته کری دی ومنه .

بوی ئی کره ، وائی خله ، ورته وگوره ، ورته وخوانده . زره بهائی دخپل  
بناسته اوسره رخسار په بنکلی رنگرنگ کره او وجود ئی په خپل دیدار ،  
کتواوخواخوژی تازه کره داده دگل باز هیله .

دشیلی له مرغلر و شخه — ﴿دمینی فلسفه﴾

ولی درو دوسره غاره په غاره او غیز په غیز کیزی .

اورو دونه ددریا بوسره . . . . .



ته پخپله پوهیزی ، بادونه په بنایسته او شکلو لگیدو او چلیدو داور پخوسره  
لوبی کوی .

په نری کنبی هېخ شی یوازی نه دی .  
تول شیان: ....

اوس چه اسمانی قانون زه اوته سره یوځای کړی یو .  
ولی زه اوته سره چلاواوسو .

دجگوبوتو مچه پر سیور و بانندی و گوره .  
دخپو غاره په غاره کیدو ته څیر شه .

بیانو دگلانو بنایست او غرور در په زړه کړه .

لمر پر نری څلپیزی او نری په خپل غیز کنبی نیسی .  
سپو زمی داوبو مخ بیکلوی .

مگر تولی دامچی او بیکلول څه قیمت لری او څنگه ارزی .  
که ته ماونه بیکلی او مچ می نه کړی .

دتا گور له گلانو څخه - ﴿دیوه﴾

دجگوبوتو په منځ کنبی درود پر غاره می ورو پو بښتنه ځنی و کړه :

پیغلی نجلی! په دی دیوی سره چه تر پرونی لاندی دی نیولی ده

چیری څی؟ خونه می تیاره اوتشه ده ، څوک پکنبی نشته .

دیوه دی وماته په پور را کړه.....

توری سترگی بی راوارولی اومخ ته می وکتل اووی ویل:

ر اغلی یم تر هغو چه دلمر ورانگی اوپلوشی په غربی افق کنبی تپی شی

زمادیوه درودخانی پر او بوولامبی .

یوازی اوتک و تنهادجگوبوتو او وینوپه منځ کنبی ودریدم اوددی ددیوی

لرزانه رنا می چه بیخایه داوبو پر مخ برینبیده اوروا نه وه وکتله .



دشپی دلومری شومی په چپه چپائی کنبی می پوښتنه ځنی وکره .  
پیغلی نجلی! تولی دیوی لگیدلی اور وبنانه دی ، ته دخپلی دیوی سره  
چیرته ځی؟ خونه می تیاره اوتشه ده ، څوک پکنبی نشته دیو دی وماته په  
پوررا کره...

توری سترگی ئی را وارولی او په تردد راته ودریده. وی ویل :  
زه راغلی یم خو خپله دیو ه اسمان ته هدیه کرم .  
و دریدم او ددی دیو ه می چه په تشه فضا کنبی بیخایه لگیده ولیدله په تروزمی  
کنبی می په نیمه شپه پوښتنه ځنی وکره :

پیغلی نجلی! داچه دیو دی وزره ته نزدی نیولی ده څه مقصد لری!  
خونه می تیاره اوتشه ده ، دیو دی وماته په پوررا کره....  
یوه شیبه ودریده او فکر ئی وکر .

په تیاره کنبی ئی راته کتل او وی ویل .  
راغلی یم خو دخپلی دیوی سره دتبار ددیو وله بنادی او خوشحالی څخه  
برخه واخللم .

و دریدم او ددی کوچنی دیوی ته می چه بیخایه ددیو وتر منځ ور کیده کتل .  
دپخوانی روم دلوی شاعر تحفه - ﴿تیرید ونکی ژوند﴾  
(دهوراس اثر)

دژمی او واورى دوره تیره شوه ، وانبه په دښتو کنبی او پانی او څا نگی په  
ونو کنبی پیدا شوی درودخانی خپی بیا په رود او دریابو کنبی په غور څنگ شوی ،  
بیاد څنگلو ښکلاوی په څنگلو او کښتو کنبی په نڅا شوی .

وگوره! زمانه تیریزی ، تاپوهوی چه نه بنائی دجاو دانی شیانو هیله ولری ،  
دپسرلی نغمه او وزمه دژمی دسپیلیو اوسر وباد وپرخای کنبینی ، سورد و بی  
دښکلی پسرلی د شگوفو څای نیسی څولز موده خپل څای دمنی و میو و ته و سپاری  
او بیا دژمی وارراسی .



سرہ لندی ہر پسرلی دوبارہ طبیعت روح او ٹھان ور کوی، ہرہ نوی میاشت  
 زرد میاشت دزر و خخہ ہیروی۔  
 مگر موز ہمدغہ چہ یو و ارو تیارہ تانوبی تہ و لار و بیانہ راخو ٹککہ بیہلہ دی چہ  
 ز موز خخہ یوہ تیارہ او دورہ پاتہ شی بل شی نہ پاتہ کیزی۔  
 بی ٹخایہ او بی گتی او دسبا پہ امید مہ او سہ، دکوم شی خخہ پو ہیزی چہ سبابہ  
 ستا دخرخ او جمعی پہ حساب او دفتر کنبی و لیکل شی؟ یو و ار چہ تقدیر خپل قطعی  
 حکم ستاپہ باب کنبی صادر کری بیابہ بدابی، مقام، صولات او فصاحت  
 ہیخ بوستا پہ درد ونہ خوری، ہغہ وخت ہیخو کستا گر یوان د مرگ لہ لاسہ  
 نہ شوای ژغور لای۔ نوبنہ دادہ چہ . . .

• • •

### دشکسپیر لہ اشعار و خخہ - ﴿صبح کاذب﴾

مانہ ہغہ سترگی چہ د سپید و داغ او دسہار دسترگی پہ شان دی بنی نہ بنکاری  
 اور اباندی گرانی نہ دی، داسی سترگی باید ونہ وینم او غوارم چہ را خخہ  
 لیری وی۔

ہغہ بنوندان می چہ پہ ہغو سرہ ددر و اغو دقسم شیرینی خوری او دہغو پہ بنور و لو  
 سرہ و عدہ خلافی کوی نہ دی خوشا وندی دچا پہ نصیب او بر خہ شی۔  
 نوز ماہچی بیر تہ را کرہ

ز ما مچی چہ دمینی اور بنتیا نخبہ وہ بیر تہ را کرہ

ٹککہ ہغہ مینہ چہ بیخایہ او پہ در و اغو او در وحی وی خوشی دہ نو باید خوشی شی۔

• • •

### دانا کر ٹون لہ گلانو خخہ - ﴿دم غنیمت و گنہ﴾

دبنو و بنو پر مخمل پروت او د طبیعت دگلانو او و داہو سرہ بوخت یم، ای مینی!  
 راشہ نن می ساقی شہ او خو پیالی دی را کرہ۔



و گوره! ژوند تیر پزی، خور و رخی وروسته هلبوکی به موخاوری او خاوری  
 به مودنور و پر پینو لاندی وی، هغه وخت یا دو بو دموبی گتی او افسوس او حرمان  
 موخوشی او بیخایه دی که غواری عطر را بانندی و پاشی، نن بی را بانندی و پاشه که  
 غواری پر قبر می گلان کنبیز دی اوس بی را بانندی و بنینده، که غواری خوبش  
 می کری، شهی می اوس دخنکه سره کنبینوه، خککه معلومه نه ده چه سبابه دمرو  
 سره یو خای بم او که دژوند یوسره .

که غواری دغم او بنکی می له مخ خخه پاکی کری، نن بی پاکی کره. سبافایده  
 نه کوی . . . .

. . .

### دملئاگروس له نغمو خخه - ﴿پیمان﴾

دشهی په و لولوز لقموی دی قسم وی

دبنکلو او بنا یستوپه معطر بوی او زیبا عطر می دی چه خوب دسترگو خخه وری  
 قسم وی

په هغه دیو می دی چه مینانو د زهیری او دبقراری او ژرا شاهده ده قسم وی چه  
 دژوندانه خخه تر یوه نفس او دنری ددقایقو خخه تر یوه دمزیات شی را نه دی پاته  
 ای مینی! پری می زده چه لژ تر لزه یوگری دخیای په میل او یو نفس دزره په  
 غوښت تیر کرم.

خوبه دغه یوگری او یو نفس کسینی دشهی په و یارنه یوه نغمه

ووایم .

. . .



## د غرب له گلانو څخه - ﴿خوز پسرلی﴾

خوز پسرلی ، دکال د فصلو سلطان دی . هغه وقت چه گلان غوریزی  
 نجونی په دله دله ناخی ، ژمی اود ژمی سیلی ورکی شوی دی ، په معتدله هوا  
 اوبنکلی پسرلی کښی ، گلان غوریزی ، مرغان چغیزی ، اوبه بهیزی ، هرشی  
 ژوندی کیزی . شپانه په زره ورونکو نغمو شپیلی وهی ، غاتول ، گلاب ، نسترن ،  
 شگوفه ، بنفشه اوداسی نور په خپلو وزمو مستوی .

شنه او بختلی واینه مو پښی رامچوی ، مینان دخپلو شهیو ولیدو ته هڅه کوی .  
 لاس وپښی وهی . پیغلی او نجونی ریډی او غاتول په زلفو کښی وهی اولمرته  
 گرسی اود لمر د پلوشو اور بنا څخه استفاده کوی هرچیري رازراز نغمی  
 زموز غوزونه اوزرونه را خوبوی .

واه ، واه پسرلی ، واه واه د پسرلی نغمی

## رباعی

زانروز که عشق باتو کردم آغاز      در دام بلا ماندم در دام گداز  
 هرناز که دانی میکن ای مایه ناز      دانم که چومن زبون بکف ناری باز

• • •

تا بود روزی مهر لاف من و تو      در خواب ندید کسی خلاف من و تو  
 چون تیره شد اکنون می صاف من و تو      مادر نه بهم برید ناف من و تو

• • •

تا بنده شد از هوا قرین هوسی      جز ناله زبنده بر نیا بد نفسی  
 فریاد رسم نیست بتا جز تو کسی      فریاد زدست چون تو فریاد رسی

• • •

ای آنکه زمن بتو بدی گفت کسی      بر کشتن من خوبتر کردی هوسی  
 زین کار همی نیایدم بسا ک بسی      صد کشته چومن به که تو غمگین نفسی  
 (حکیم ازرقی هروی)



## بهاریه

استاد ملک الشعراء بیتاب

بیا بر غم شتا جام عیش بستان باز  
 چه خوب گشته گهر پاش ابر نیسان باز  
 که ز بر یوغ کشد گاو مرد دهقان باز  
 عروس گل شده سوی چمن خرامان باز  
 بروی ماشده چون لعل یار خندان باز  
 شگفت لاله چه نیکو بکوه و دامان باز  
 روند خلق سوی گل بهار و پغمان باز  
 بخیز و جست نشاط است گوی و چوگان باز  
 بشوق و ذوق بمکتب روند طفلان باز  
 که بهر ما نگذاری در گلستان باز  
 بر نگ آئینه گردیده است حیران باز  
 نموده است عیان قطره های باران باز  
 گرفت موقع خود عند لب خوشخوان باز  
 ز بسکه ناله کنان میرسند مرغان باز  
 کند ریاچ پرا گنده بوی ریحان باز  
 قصیده ها کند انشاء هزار دستان باز  
 که کرده موج گل سرخ سخت طوفان باز  
 بیباغ و راغ بکن در دخویش در مان باز  
 هزار شکر که شد گرم روی و تابان باز  
 جوان بقدرت بزدان شده است گیهان باز  
 ولی چو رفت زد دنیا نیاید انسان باز  
 چه ممکن است که یابی طراوت آن باز

بهار آمد و شد تازه باغ و بستان باز  
 بهار آمد و بهر نثار بر سر گل  
 بهار آمد و آمد زمان قلبه کشتی  
 بهار آمد و چون میکشان پیاله بدست  
 بهار آمد و بیگفتگو گل سوری  
 بهار آمد و همچون رخ نکور و بیان  
 بهار آمد و بهر تفرج و تفریح  
 بهار آمد و گردید گرم بزم سپورت  
 بهار آمد و شد عهد رخصتی سپری  
 بهار آمده ای باغبان چه بیرحمیست  
 بروی شاهد گل چشم بلبل گل باز  
 ز آب آتش گل میشود فروزان تر  
 بصحن باغ که جا کرده بود زاغ و زغن  
 بخواب در شب باران نمیگذار ندت  
 برای دوده نشینان بینصیب ز باغ  
 بو صف گل که بدل خار خار او دارد  
 روند سیل صفت ز اثران مزار شریف  
 دل فسرده من از فشار سردی دی  
 سه ماه مهر بما وضع سر دمهری کرد  
 ز بعد آنکه خرف گشته بود سرد مزاج  
 فصول اربعه دائم به آمد و رفت است  
 بهار عمر چو دریافتش خزان هر دم

بیا جوان بعثت عمر خویش صرف مکن  
 و گرنه میشوی بیتاب سان پشیمان باز



محمد حسین بهروز

## رزم و بزم

نظامی گنجوی شاعر معروف و مثنوی سرای مشهور سده ششم هجری در جمله خمسه خود کتابی بنام سکندرنامه دارد که در سال ۵۸۷ هجری قمری تالیف شده و شامل بدو قسمت شرفنامه و اقبالنامه ( خرد نامه ) میباشد .

شرفنامه یک اثر رزمی بوده در خصوص لشکرکشی ها - جنگها و فتوحات اسکندر برشته ی نظم در آمده و صحنه های خونین پیکار را به بهترین وجه ترسیم و تمثیل میکند . با آنکه این اثر سراسر از زو خورد ، گیر و دار ، پر خاش و کارزار بحث میراند ولی در آغاز هر داستان شاعر شیوا بیان یادی از شادی و سرور کرده بزم میخواند و عشرت آرزو میکند می میطلبد و معشوقه میجوید . (۱)

اگر در ابیاتی از غرش کوس تندر خروش ، بانک جرس و جلاجل - شورش گاودم و بوق آ و از روئینه طاس و خر مهره و آ و ای دهل و تبیره ذکر میکند و آ هنگ نای و صدای شیپور را سورا سرافیل میخواند و میگوید :

بغرید کوس (۲) از در شهر یار      جهان شد ز بانک جرس (۳) بیقرار

(۱) هاتفی هر وی که تیمور نامه خود را پیروی از سکندر نامه ، نظامی سروده است نیز این رویه را اختیار کرده است باین تفاوت که نظامی در آغاز داستان خطاب بساقی کرده می میطلبد ولی هاتفی در آخر داستان خطاب بساقی و مغنی میکند و مطلوب خود را اظهار مینماید .

(۲) : - کوس :- نقاره بزرگ سعدی میفرماید :-

تانشنوی ز مسجد آ دینه بانگ صبح      یا از سرای اتابک غریو کوس  
(نا گفته نماند که اکثر این لغت ها به معانی زیاد استعمال شده مورد استعمال بسیار دار ندولی مابه آنچه درین ابیات از آن مراد است سر و کار دار یم نه با دیگر معانی آن .)

(۳) جرس :- زنگوله و درای ، اجراس جمع آن .



- تبیره (۱) زنا از خارش چرخ خام      لویسه (۲) برافگند شب رالگام  
 در آمد بشورش دم گاودم (۳)      بخنبک (۴) زدن خام روئینه خم (۵)  
 زروئین دژ کوس تندر خروش      بد ژهای روئین در افتاد جوش  
 . . .  
 زخر مهره (۶) ها مغز پرداخته      زمین مغز کوه از سر انداخته

(۱) تبیره: - دهل کوچکیست که میانش باریک و دوسرش پهن باشد رود کی در کلیه و دمنه گوید.

پس تبیری دید نزدیک درخت هرگهی بانگی بجستی تند و سخت  
 (ص ۲۱۱ ج اول تاریخ جلال همائی)

(۲) لویسه: - ریسمانی که وقت نعل بستن پوز اسپ را بدان پیچ دهند:  
 (شمس اللغت)

(۳) گاودم: - باوا و موقوف و دال مضموم نای رومی که بصورت دم گاو سازند و در وقت جنگ نوازند و آنر انفیر و شیپور نیز خوانند. (شمس اللغت)

(۴) خنبک: - بالضم و بای موحده مفتوح برهم زدن کفهای دست بنوعی که آواز باصول بر آید و هم خروش و سرود زدن. (غیاث اللغت)

(۵) روئینه خم: - کوس مثل خم که از تنج ساخته شده باشد و در روز جنگ و اعیاد در دیوان پادشاهی نواخته می شود.

(۶) زخر مهره: - مهره سفید نوعی از بوق و نفیری که در حمامها و بازی گاهها و آسیاها نوازند. و زخر مک و مهره های بزرگ کم قیمت که برگردن خربندند. و خال سفیدی که در چشم مردم افتد و نابینا گردد

(فرهنگ نفیسی ص ۱۳۵۳)



ز بس شورش بوق (۱) و روئینه طاس (۲) بگر دون گردان در آمد هراس  
زنای دهنده بر آهنگ دور گمان بود کامدسر افیل و صور

شعبهای (۳) شیپور ز آهنگ تیز چو صور سر افیل در رسته خیز

جلاجل (۴) زنان از نواهای زنگ بر آورد خون از دل خاره سنگ  
در ابیاتی دیگر نغمه نای و نی بامی رخنه میخواهد و با آن رفع محنت  
میکند شربت جانفزا می طلبد و بساط غمی در می پیچد نشاط می آورد و از غم  
جانگزا دوری میجوید می یا قوتی و جام سفالی آرزو میکند و میفرماید :-

بیا ساقی آنجام رخنه می بکف گیر بانغمه نای و نی  
میی کوبه ستوای میخوارگان کنند چاره کار بیچارگان

بیا ساقی از خود رها نیم ده زر خشنده می روشنا نیم ده  
مبیء کوز محنت رهائی دهد با آزر دگان مومبائی دهد

بیا ساقی آن شربت جانفزا بمن ده که دارم غم جانگزا  
مگر چون با آن شربت آرام نشاط غمی چند را در نوردم بساط

(۱) بوق :- کرنای که بزبان هندی بهیر گویند . ( لطایف اللغت )

(۲) روئینه طاس :- کوس خوردیکه از روئین ساخته شده باشد.

(۳) شیپور :- بالفتح و بابای فارسی مضموم نای رومی که در حر بگاه نوازند.  
( شمس اللغت ص ۲۷ ج دوم )

(۴) جلاجل :- آلتی بوده بیضوی الشكل ۳۵ و جب که آواز مزعج عجیبی  
داشته است . ( ص ۲۱۲ ج اول تاریخ ادبیات جلال همائی )

مگر در شمس اللغت ص ۲۵۴ ج اول چنین نوشته شده است :

جلاجل بالضم رنگهای چند که در چرم د وخته بر اسپ و شتر آویزند.



بیا ساقی آن آب یاقوت وار      در افکن باین جام یاقوت وار  
 سفالینه جامی که می جان اوست      سفال زمین خاكر یحان اوست  
 و یا اگر در جایی از ترنگا ترنگ تیغ و کوفتن گرز بر زمین و بالاشدن گرد و غبار  
 بر آسمان از خدنگ و جوشن و تیر و کمان، از کمند پیچ پیچ و زنبوره تیز نیش،  
 از ضرر بهای سنان و فشافش تیر پران - از خسته شدن رنجیدگان و آه و ناله  
 نیم کشتگان بادی میکند و میگوبد:

ترنگا ترنگ در خشنده تیغ      ز ماهی ورقها بر آورد میغ

• • •

ز بس کوفتن بر زمین گرز و تیغ	ز هر غار بر شد غباری بمیغ (۱)
ز منقار پولاد پران خدنگ (۲)	گره بسته چون در دل خار سنگ
کمان کج ابرو بمژگان تیر	ز پستان جوشن (۳) بر آورده شیر
کمند گره داده پیچ پیچ	بجر گیرد گردان نمیگشت هیچ
ز موزونی ضرر بهای سنان	برقص آمده اسپ زیر عنان
زنبوره (۴) تیز زنبور نیش	شده آهن و سنگ راروی ریش
زمین خسته از خون رنجیدگان	هوا بسته از آه سنجیدگان؟

در جای دیگر نقل و میثی میخواهد و مستثنی میطلبد، بادهء میجوید که فرخ پسی و  
 داروی درد وی باشد راهی تقاضا میکند که راحت انگیز روح او گردد آب ناری  
 آرزو مینماید که با آن دفع خماری بکند و چنین اظهار میکند :-

(۱) بالکسر بمعنی ابر و بخار زمستان است

(۲) خدنگ :- تیر چوبین سخت و قسمی از چوب که از آن تیر سازند .

(۳) جوشن :- بافتح جنسی از پوشش مبارزان و قیل زره . . . . .  
 (ص ۲۶۲ شمس اللغت)

(۴) زنبوره و زنبورك نام اسلحه ایست و توپ کوچک و تیر کوچک .

(ص ۳۷۵ شمس اللغت)



بیا ساقی از می مرا مست کن  
 از آن می که دل را بدان خوش کنم  
 بیا ساقی آن می که فرخ پسی است  
 میی کوست حلوائی هر غم کشی  
 چومی در دهی نقل بر دست کن  
 بد و زخ درش طلق آتش کنم  
 بمن ده که داروی در دم وی است  
 ندیده بجز آفتاب آتشی

\* \* \*

بیا ساقی آن راحت از گیز روح  
 صبوحی که بر آب ک- و ثر کنم  
 بده تا صبوحی کنم در صبوح  
 حلاست اگر تا بمحشر کنم

\* \* \*

بیا ساقی آن آب نارم بده  
 خمارم مگر بشکنی ز آب نار  
 هم از بهر دفع خمارم بده  
 بدفع خماری بد بنسان خم آر  
 اگر در بین داستانی از صف آرائی لشکر -  
 و صحنه جنگی را تمثیل میکنند و میگویند

چو از هر دو سولشکر آراستند  
 سیاست در آمد بگردن زنی  
 ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک  
 ز شمشیر برگشته جائی نبود  
 نهند خدنگ از کمین کمان  
 کمند از دهای مسلسل شکنج  
 ز غریبند زنده پیلان مست  
 ز بس تیغ برگردن انداختن  
 پدر با پسر کین بر آراسته  
 ستون علم جامه در خون زده  
 ز بس خسته تیر پیکان فشان  
 چنان گرم شد آتش کار زار  
 یلان سر بسر مرد میخواستند  
 ز چشم جهان دور شد روشنی  
 چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک  
 که در غار او از دهائی نبود  
 نیا سود در یک زمین یک زمان  
 دمن باز کرده بتاراج گنج  
 نفس در گلوی هژبر ان شکست  
 نیارست بس گردن افراختن  
 محاسب شده مهر برخاسته  
 نجات از جهان خیمه بیرون زده  
 شده آبله دست پیکان کشان  
 که از نعل اسپان بر آمد شرار

در آغاز داستان خرابی از باد و جام میخواستند و اظهار میکنند :



بیا ساقی از باده بردار بند  
 به پیمای پیودن باد چند  
 خرابم کن از بادهء جام خاص  
 مگر زین خرابات گردم خلاص  
 وهم وسیلهء رسیدن بمنزل مقصود و از الهه اندوه باده را میداند و هی خون  
 دختر رزمیخواهد و بآن ذریعه گرمی مغز میجوید و میگوید :-

بیا ساقی از من مرا دور کن  
 جهان از می لعل پر نور کن  
 میی گو مراره بمنزل برد  
 همه دل برداو غم دل برد

• • •

بیا ساقی آن خون رنگین رز  
 در افگن بمغزم چو آتش بخز  
 میی کو خودم پای اغزی دهد  
 چو صبحم چراغ دو مغزی دهد  
 اگر در قسمتی از داستان پر خاش دو مبارز را شرح میکند و صحنهء کارزار را  
 استادانه مجسم مینماید و زد و خورد و گیرودار آنها را با کلمات مناسب  
 ادا میسازد میفرماید :

ز روسی برون شد با آورد گاه  
 یکی شیر بر طاس (۱) رو به کلاه

• • •

مبارز طلب کرد جولان نمود  
 بنام آوری خویشتن راستود

• • •

ز قلب ملک پیش آن تندمار  
 فرورفت جوشن دی ترک و ار  
 پیر خاش کردن کشادند چنگ  
 در آن پویه کردند لختی در ننگ  
 ز شمشیر بر طاسی خشمناک  
 جوان مرد رومی در آمد بخاک  
 دگر رومی رفت وهم خاک دید  
 که بر طاس را سخت چالاک دید  
 چنین تا بمقدار هفتاد مرد  
 بقتل آمد از رومیان در نبرد  
 ملک زاده بود هندی بنام  
 بسی سر بریده بهندی حسام

(۱) نام یکی از پهلوانان قوی پنجهء روسی منسوب به شهر بر طاس که در حدود  
 روس و ولایت ترکستانست.



بر آن گر گت در نده چون شیر مست  
 بر آشفته پولاد هندی بدست  
 بسی حمله کردند دست آزمای  
 سر بخت کس در نیامد ز پای  
 ملک زاده هندی چو شد سخت گوش  
 بر آور دشمن شیر هندی بدوش  
 چنان را ند برنده الماس را  
 که سر در سم افگند بر طاس را  
 در حصه دیگری از شربت دلفریب ساقی دفع عطش میکند و عشرت و شادی  
 میخواهد و آب جوی بهشت در جام آتش سرشت میطلبد و بان آب و آتش درد  
 خود را دوا میسازد و میگوید :

بیا ساقی از شادی نوش و ناز  
 یکی شربت آ میز عاشق نواز  
 به تشنه ده آن شربت دلفریب  
 که تشنه ز شربت ندار دشکیب

• • •

بیا ساقی آن آب جوی بهشت  
 در افگن در آن جام آتش سرشت  
 از آن آب و آتش مپیچان سرم  
 بمن ده کزان آب آتش ترم  
 و در جائی از ساقی سیمین ساق چراغ مغان در خواست میکند و از آن روشنائی  
 چشم و دل میجوید و میی میخواهد که با آن دفع رنج و محنت بتواند کرد و زمانی  
 از درد و غم رهائی بتواند یافت.

بیا ساقیا آن چراغ مغان  
 بیاور بمن بر میاور فغان  
 چراغی کز و چشم هاروشنست  
 چراغ دلم را از او روشنست

• • •

بیا ساقی آن می که محنت بر است  
 بچون من کسی ده که محنت خور است  
 مگر بوی راحت بجانم دهد  
 ز محنت ز ماژی امانم دهد  
 اگر در داستانی هنگامیکه گلگونی دامان سپهر با اشعه زرین آفتاب زایل  
 میگردد میدان رزم می آراید تا بخون مبارزان دلیر دامان زمین را گلگون  
 بسازد. میمنه و میسره - قلب و جناح - ساقه و کیمنگاه آراسته و تنظیم میکند.  
 از هم آوازی تبیره و در ای صور قیامت بر پای میسازد. خروش کوس و خر مهره



و فریاد گاو دم و روئینه خم را بگوش جهان و جهانیان میرساند و میگوید :

سپیده چوسه-ربرزد از باختر      سیاهی بخاور فرو برد سر  
سپه را بیا راست خاور خدیو      در اندیشه زان مردم آهی-خ دیو

• • •

نخستین صدف میمنه (۱) ساز کرد      ز تیغ اژدها را دهن باز کرد  
صدف میسره هم بر آ راست چست      یکی کوه گ-فتی ز پولاد رست  
جناح آنچنان بست در پیشگاه      که پوشیده شد روی خورشید و ماه  
ز قلبی که چون کوه پولاد بود      پناهنده را دل بدوشاد بود  
چپ و راست آ راست از برق تیغ      که آرایش گ-لبن از اشک میغ

• • •

تیره هم آواز شد بادرای (۲)      چو صور قیامت دمیدند زای  
ز خاریدن کوس خارا شگ-اف      پرافگ-نده سیمرغ در کوه قاف  
ز فریاد خرمه-ره و گاودم      علی الله بر آمد ز روئینه خم

در قسمت دیگر می جان پرور لایق و در خور برای رفع تشنگی تقاضا میکنند.  
در شب تیره رخشنده خورشید و جام جمشید میطلبند . از ساقی جامی و از گل  
یا قوتی پیامی میخواهد . رخ خود را برنگ بادده بیجاده گون بیجاده گون  
آرزو مینماید و میگوید :

بیاساقی آن می که جان پرور راست      چو آب روان تشنه را در خور است  
درین غم که از تشنگی سوختم      بمن ده که می خوردن آ موختم

(۱) طرف راست لشکر را میمنه - طرف چپ آن را میسره - میانه آن را

قلب دنباله آن را ساقه جوانب و خود لشکر را جناح میخوانند .

(۲) درای :- جرس که او را گنجه نامند و آواز شور و غوغا . (ص ۳۱۵ شمس اللغت)



بده ساقی آن جام جمشید را      شب تیره رخشنده خورشید را  
مه کز فروغش شه زاع چهر      ستاره عقیقی شود بر سپهر

•••

بیا ساقی از باده جامی بیار      ز بیجاده گون گل پیامی بیار  
رخم را بدان باده چون باده کن      ز بیجاده رنگی چو بیجاده کن

خلاصه نظامی در هر داستانی که در آن رزم و آوردی بوده و یازد ز دو خورد  
و و گیروداری بوقوع رسیده در آغاز آن ابیاتی چند که از آن بوی عشرت  
طلبی و بزم آرائی استشمام میشده داخل کرده خواننده را باین واسطه از مجلس  
بزم و شادی بعرضه رزم و دآوری و برعکس آن از صحنه پیکار و کارزار  
به حلقه عشرت و سرور سوق میکند.

در پایان با تذکار چند بیت دیگر نشاط آور و روح پرور نظامی نبشته خود  
را خاتمه میدهیم :

بیا ساقی آن می که ناز آورد      جوانی دهد عمر باز آورد  
بمن ده که این هر دو گم کرده ام      قناعت بخوناب خم کرده ام

•••

بیا ساقی آن جام زرین بیار      که ماند از فریدون و جم یادگار  
می نباب ده عاشق نباب را      بمستی توان کردن این خواب را

•••

بیا ساقی آن آب چون ارغوان      کز و پیر فرتوت گردد جوان  
بمن ده که تاز و جوانی کنم      گل زرد را ارغوانی کنم

•••

بیا ساقی آن باده در دست گیر      که از خور دنش نیست کس را گزیر  
بیار آن جگر گوشه آفتاب      که هم آتش آمد ز گوهر هم آب



بیا ساقی آن رنگت داده عبیر      که رنگش ز خون داده دهقان پیر  
 بده تا مگر جان در آید بچنگت      دهد رنگت و آبش مرا آب و رنگ

\* \* \*

بیا ساقی آن می که او دلکش است      بمن ده که می در جوانی خوش است  
 مگر چون بدان می دهان ترک کنم      از و بخت خود را جوان تر کنم

\* \* \*

بیا ساقی آن راح ریحه-ان سرشت      بمن ده که بر بادم آمد بهشت  
 مگر زان می آباد کشتی شوم      و گر غرقه گردم بهشتی شوم

\* \* \*

بیا ساقی آن آب آتش خیال      در افکن بدین کهر با گون سفال  
 گوارنده آبی کزین تیره خاک      بدو شاید از دوه را شست پاک

\* \* \*

جهان غم نیرزد بشادی گرای      نه از بهر غم کرده اند این سرای  
 جهان از پی شادی و دلخوشی است      نه از بهر بیداد و سختی کشی است  
 چو دی رفت و فردا نیامد پدید      یکک امشب بشادی بیاید چمید  
 غم نامده خورد نتوان بزور      که پیش از اجل رفت نتوان بگور

مکن جز طرب در می اندیشه ای

پدید است بازار هر پیشه ای

(ختم)

### رباعی

پیچیدن افعی بکمندت ماند      آتش بمنان دید بندت ماند  
 خورشید بهمت بلندت ماند      اندیشه برفتن سمندت ماند

\* \* \*

گر نعل سمند تو بر آهن ساید      زو چشمهء خضر در زمان بکشاید  
 و رخصم تو بر آئینه رخ بنماید      دست اجل از آئینه بیرون آید  
 (حکیم ازرقی دروی)



## روانشناسی طفل

### ۴: روش و تقرب علمی در روانشناسی طفل

روش علمی: - ترقی و پیشرفت در روانشناسی طفل در طی سالهای اخیر بیشتر از استعمال و تطبیق روشهای علمی درین ساحه بوجود آمده است. شرایط علمی بطور کلی مشتمل بر استعمال روشهای دقیق تر و صحیح تر مشاهده و تعبیر معلومات و نتایج حاصله بر روش تعمیم استقرائی می باشد. از بکار انداختن این روش که یک کتله معلومات و اطلاعات مرتب و منظمی بدست می آید که در پیشگویی از حوادث طبیعی و کنترل آنها ممد و مفید می باشد.

یک شرط لازم مشاهده علمی گردآوری حقایق بطور منظم و سیستماتیک است بر طبق یک نقشه و پلان معین. روشهاییکه بکار برده میشود باید قابل تائید و تصدیق توسط مشاهدین دیگر باشد بعبارة دیگر لازم است مشاهده بین و مدققین دیگر از تطبیق روشهای مذکور عین همان نتایج را بدست آورند و این امر موجب میگردد که باید شرایط مشاهده بصورت واضح و صحیحی بیان گردد تا اینکه دیگران آنها را در تحت شرایط متشابه یا شرایط کاملاً متخالفی تکرار و نتایج خود را در قید تحریر آورده و آنها را با اساس صحیحی با نتایج اصلی مقایسه و مقابله کنند. روشهای علمی صریح و مشخص بوده و اصطلاحات توصیفی کاملاً معین و محدود یا نتایج مقداری را مورد استعمال قرار میدهد که از استعمال آلات و اسباب تجربی حاصل گردیده. مشاهدات علمی باید در زیر شرایط و عوامل کنترل شده بعمل آورده شود و بدین طریق تمام فکتورهاییکه



بر نتایج اثر می اندازند معلوم بوده و بیمایش می شود و فکتور هائیکه تجربه را مختل می سازد از بین برداشته میشود .

از معلومات و نتایجیکه توسط مشاهده علمی بدست می آید بر روش استقراتی عمیم و کلیه استنتاج میگردد. نخست یک ساحه وسیع معلومات مرتباً بصورت جدول ترتیب داده میشود. بدین طریق ما میتوانیم توالی منظم و واقعات یکنواخت را تشخیص کنیم. ثانیاً یک فرضیه تشکیل داده میشود تا نتایج ایضاح گردد. و یک عده مشاهدات در یک زمره یا دسته عمومی شامل ساخته شود ثالثاً این فرضیه توسط مشاهده و تجربیب مزید تحقیق و آزمایش می گردد. در نتیجه یا قبول میشود یا متروک می گردد. تعمیماتی که بدین نهج بدست می آید نسبت بروشهای تفکری که در بخش گذشته مورد بحث قرار گرفت اساس رصین تری را برای یک تصور و مفکوره یکمان فیما بین ها یا حادثات طبیعی می سازد.

هرگاه مشاهدات با مراعات پاره از شرایط و تدابیر مقدماتی مناسبی بعمل آمد و از نقطه نظر تفکیر علمی مورد تنقید قرار داده شد یا بعبارت دیگر به محک تجربه آزمایش گردید و صحت آنها باثبات رسید پس آنها بصفت یک کتله علم و معرفت سایننتفیک در ساحه مخصوصه عرض اندام میکنند علم و معرفت سایننتفیک در یک زمان واحد و معین حل مسائل را نشان میدهد که برای آنها روشهای موثری کشف گردیده است. این کتله حقایق مثبتة دائماً در پرتو تحقیقات تازه اصلاح و تعدیل میشود و چون روشهای جدیدی برای رفع مشکلات و معضلات قدیمه بدست می آید، بر حقایق مذکوره افزوده می شود. بنابراین ساینس همیشه بحالت تحول می باشد و تغییر و ترقی از او صاف ممیزه آن شمرده می شود. ممکنست ساینس فردا از ساینس دیروز متفاوت باشد نه از اینجهت که تعمیمات سابق غیر صحیح بودند بلکه از اینجهت که تعمیمات لاحق صحیح تر اند.



هر ساله یا مقالهء سانتیفیک در حقیقت خلاصهء موقیعت و مرتبهء موجودهء یک موضوع است که بانکشاف ساحه های تازهء تحقیق و تتبع تحول می پذیرد. درینجا امکان ندارد تمام روشهای مشاهدات علمی را که در توسعه و ارتقاء روانشناسی طفل کمک نموده شرح دهیم. یک عدد برگزیده تیپ های مهم ترین تحقیق شامل روشهای ذیل است بیوگرافی منظم، مطالعات حالت، مشاهدات مرتب، اندازه گیری پاپیمایش، روشهای احصائیه وی، تجربه، در ذیل بروءس مطالب روشهای مذکور می پیردازیم.

بیوگرافی های منظم - آغاز روش علمی در روانشناسی طفل در اطلاعات منظم تریکه بصورت بیوگرافی در بارهء انکشاف ذهنی و جسمی طفل داده شده، به مشاهده میرسد. چندی قبل از ۱۸۰۰ «تیده مین» اثر خود را که موسوم به «مشاهدات در باب انکشاف استعداد های ذهنی اطفال» بوده در جرمنی نشر کرد. در ۱۸۸۲ یک فزیولوژی دان جرمن موسوم به «پری بر» اثر مهم خود را که موسوم به «روان یا ذهن طفل» بود بمعرض انتشار گذاشت. در این کتاب دانشمند مزبور مشاهدات خویش را در بارهء فرزندش از زمان ولادت تا سن سه سالگی شرح میدهد. و این اثر هنوز مثال خوبی برای کوشش علمی در بیوگرافی نویسی است. یادداشت های مفصلی در وقت بعمل آوردن مشاهدات گرفته شده بود.

بعد از آن در اطراف یادداشت های مذکور بیوگرافی شکل و صورت گرفت موضوعاتی که درین اثربیان گردیده، انعکاسات در وقت ولادت، ظهور نخستین عکس العمل در مقابل نور، عکس العمل بدست گرفتن و امثالهم می باشد و همین موضوعات است که تفاوت بین این بیوگرافی و اطلاعات حکایتی غیر علمی را خاطر نشان می سازد. نوشتجاتی از قبیل بیوگرافی مولفه «پری بر» بر استعمال تخنیک های تجربی و مشاهده علمی را در تحت شرائط معین در آینده دلالت می نماید. در اثنای بیست و یاسی سال دیگر چند بیوگرافی اطفال کوچک که از نقطه نظر روانشناسی مفید بوده انتشار یافت.



اگر طریقه های منظم و خالی از غرض و تعصب علمی را والدین و دیگران بکار برند مشاهداتی که از طرف آنها بعمل آورده می شود دارای بعضی ارزشها از نقطه نظر روانشناسی خواهد بود. معیناً بطور کلی بیوگرافی ها دارای این نواقص و معایب اند. اولاً وضعیت هائیکه مشاهده می شوند در تحت شرایط معین مشاهده نمی شوند. بعباره دیگر شرایط مشاهده زیر کنترل و اداره مشاهده کنند نمی باشد، ثانیاً چند حالت قلیل و محدودی مشاهده می شود. اهمیت بیوگرافی ها بیشتر از این لحاظ است که آنها مسائل را برای مطالعه تجویز می نماید تا اینکه مسائل را بطور قطعی فیصله کنند.

مطالعات حالت: این روش رابطه قریبی به روش بیوگرافی دارد در این طریقه مطالعات مفصلی در باره اطفال منتخب در یک مدت مشخص و محدودی بعمل می آید. اطفال نورمال بد بنظر نیز مطالعه می شوند لکن بیشتر اطفالیکه در انکشاف، آموزش یا اخلاق مشکلاتی را ایجاد می کنند در این روش مورد مطالعه قرار داده می شوند. یک مطالعه، حالت که بدقت و اهتمام کاملی صورت گرفته باشد مشتمل بر معلومات در باره خانواده و محیط اجتماعی طفل و وضعیت جسمانی و تاریخ و انکشاف او، تجارب تربیوی و اقتصادی او، عادات موجوده، سازگاریها و اوضاع اومی باشد. مطالعات حالت عموماً توسط مدققین تربیوی، اجتماعی یا روانشناسی که آزموده و دارای تربیه خوب و نظر آفاقی باشند بعمل آورده می شود این دانشمندان از ریکاردهای موجود، از سرگذشت خود طفل، از والدین معلمین و رفیقان او معلومات بدست می آورند و برای تکمیل این گزارشات مشاهدات صحیح و تخنیک های دقیق اندازه گیری نیز بکار برده می شود.

روش مطالعه حالت بحیث یک طریقه برای حل مسایل یک طفل مشخص بی نظیر میباشد. لکن بحیث یک روش علمی باید از نتایج آن به کمال



دقت و احتیاط استفاده بعمل آید. بعباره دیگر باید نتایج روش مذکور مورد تنقید علمی قرار داده شود. تنها وقتیکه مطالعات حالت های یک تعداد زیاد اطفال بدقت باهم مقایسه گردیده، یکنواختی ها، انحرافات و روابط علت و معلول در بین آنها کشف گردد، استنتاجات قابل اعتمادی میتوان نمود.

مشاهدات مرتب :- هرگاه مشاهداتی در باره پاسخها یا تلبیه های طفل در مقابل بعض حوادث طبیعی مطابق یک نقشه و پلان برویکار آورده شود که پیشتر ترتیب یافته است این تخنیک را می توان مشاهده مرتب یا مطابق پلان نامید. در این روش وضعیت ها و موقعیت هائی انتخاب می شود که در تحت شرایط عادی مکرراً واقع میگردد رفتار و کردار اطفال سنین مختلفه که دارای انواع تجارب مختلفه قبلی میباشند، بکمال دقت ثبت و تحریر می شود. یک پلان یا خاکه تیار برای بعمل آوردن مشاهدات استعمال می شود. فایده آن اینست که یک صفت مشخصه بطور یکنواختی زیر مشاهده و بقید تحریر می آید، دقت و توجه بصورت مرتبی - مرکب داده می شود؛ این تخنیک از باعث آزادی خود، یکی از بهترین طریقته هائی برای مطالعه رفتار و کردار طوعی اطفال است.

مثالهای بسیار خوب و متعددی برای مشاهده مرتب وجود دارد. چنانچه « پیازیت » انکشاف لسان، قضاوت و استدلال را در اطفال مطابق یک پلان و نقشه معینه مشاهده نموده و نتایج مشاهدات خود را بقید تحریر در آورده « توماس » روش مذکور را به مطالعه مسایلی مانند روابط اجتماعی بکار برده، « مک کارتی » و دیگران استعمال لغات و لسان را بوسیله این روش مطالعه نموده اند. « گیزل » در این زمینه کمک های بارزترینی نموده و یکی از طرفداران برجسته ترین این روش بوده، و علی الاکثر رفتار و کردار طفل را بوسیله تصاویر متحرک ثبت و ضبط نموده تا در آینده برای تحلیل و تدقیق



مفصل بکار برد و پاسخها و عکس العمل های یک طفل را به سنین مختلفه مقابل و مقایسه نماید .

یک صورت تعدیل و اصلاح شده روش مشاهده این است که یک تیپ مخصوص رفتار و کردار در اثنای دوره های گزیده و منتخبه وقت تحت مشاهده قرار داده و بقید تحریر آورده می شود. این تخنیک موسوم به « نمونه بندی وقت » است از بکار بردن این روش میتوان معتمد بودن مشاهده محدودی را معین نمود. بنا بر آن از استعمال نمودن تخنیک های احصائیه وی مناسبی میتوان دریافت نمود که برای بدست آوردن نتایجی که بصورت صحیحی مشخص و ممیز طفل باشد مشاهده تاچه اندازه طول داشته باشد .

از چنین مشاهدات دقیقانه رفتار و کردار بیکه بطور طبیعی واقع می شود تاروشهای که در آن برای کشف تغییر نتیجه در پاسخ و عکس العمل طفل شرایط بصورت مصنوعی ترتیب داده و کنترل کرده میشود تنها فاصله کوتاهی است اندازه گیری یا پیمایش : در روش اندازه گیری یا پیمایش مشاهداتی مقداری پاسخها و تلبیه های طفل در مقابل وظایفی که در زیر شرایط مستند در عرضه میگردد بعمل آورده می شود اندازه گیری یکی از روشهای است که به پیمانها بیشترین استعمال میگردد و در اکثر تخنیک های تاکنون بیان شد، داخل می باشد. پیمایش فزیکتی یکی از انکشافات اولین در ساحه روانشناسی است. قد و وزن، ابعاد قسمت های مختلفه بدن، و جوه متنوعه قوه عضلانی، و دیگر اقسام و اشکال عکس العمل و تور (حرکتی) بوسیله آلات و سامان بسیار دقیق پیمایش شده است این روش در تدقیق وظایف بالنسبه ساده فزولوژیک از قبیل سرعت آهسته زدن، حافظه برای انواع مختلفه مواد، مدت عکس العمل، و اقسام متنوعه تمیز حسی و امثال آنها نیز سالها استعمال و تطبیق گردیده است.



وظایف پیچیده تر مانند هوش و امانت کاری و دیانت شعاری تنها در سالهای اخیره با موفقیت متوسطی پیمایش گردیده است بعد از تحقیقات پیشقد ما نه روانشناسی معروف فرانسوی «الفر دبینه» پیمایش مشخصات و ممیزات ذهنی با سرعت زیادی پیشرفت نمود در الازونی «نارن دایک» و «تر مین» از جمله دانشمندان و مدققین معتبری در انکشاف تست های ذهنی بوده اند. تست و آزمایش در روانشناسی یک روش معضلی گردیده که دائماً با اصلاح و انکشاف متعددی و صحت و موثوقیت انواع مختلفه اند ازه گیریها ارتباط دارد.

در مطالعه و تحقیق مشخصات پیچیده تر شخصیت و کرکتر که برای آنها اندازه گیریهای صحیح ایجاد نگردیده است روشهای درجه بندی بکار برده میشود. درجه بندیها وسیله برای مقداری ساختن مشاهده و قضاوت میباشد و باید تا ایجاد روشهای دقیق تر بصنفت تدابیر موقتی شناخته و تلقی شوند.

روشهای احصائیه وی :- انکشاف روش اندازه گیری در روانشناسی طفل با ایجاد روشهای درست ریاضی برای درست بکار بردن معلومات و نتایج بغرض واضح ساختن معنی و مفهوم آنها مقارن و متصادف واقع شده است. بدون معاونت تخنیک های احصائیه وی تعبیر و تفسیر درست نتایج خام اندازه گیری دشوار خواهد بود. بعض مسائلی که در حل آنها روشهای احصائیه وی بکار برده میشود عبارتند از تعیین رابطه بین دو دسته پیمایشات، اهمیت اختلافیکه بین دو دسته کشف می شود، درجه ایکه بریک پیمایش میتوان اعتماد و اتکاء نمود تا عین نتایج را در صورتیکه بیشتر از یک مرتبه بکار برده شود تولید کند. روش های احصائیه وی وسیله مستقلی را در بدست آوردن حقایق مهیانی می سازند. بلکه آله مهمی برای درست بکار بردن و تعبیر نمودن نتایج، تست، مشاهده، مرتب و مطابق پلان، درجه بندی و تجربه می باشند در این کتاب مثالهای متعددی برای ثبوت ارزش روش های احصائیه وی داده شده است

تجربه :- تجربه یکنوع مخصوص مشاهده است که در تحت شرایط معین



و کنترل شده بعمل آورده می شود و وضعیت ها و موقعیت ها را خود شخص تجربه کننده بوجود می آورد بدون اینکه انتظار بکشد آنها در محیط طبیعی طفل واقع شوند پاسخها و تلبیه های طفل ثبت یا پیمایش کرده می شود به مفهوم دلخواه خود، در یک تجربه تمام فکتورهای ایاشر ایط که ممکنست بالای تجربه اثر اندازند ثابت و زیر کنترل نگهداشته می شوند بدون یک فکتور که عمداً تغییر داده می شود بدین ترتیب هر تغییر در پاسخها و تلبیه ها منسوب به عمل فکتور متمول میگردد که اکنون بحیث علت شناخته میشود لکن در اکثر مسائل روانشاسی طفل تنها بطور تقریبی این غایه را می توان عملی کرد. زیرا تمام فکتور هائیکه اثری بالای تجربه وارد می سازند همیشه معلوم نیست و تنها فکتور هائیکه بعقیده شخص تجربه کننده اثر و نفوذ زیاد ترین بالای نتایج می افگند کنترل می شود.

از همین جهت تجارب در مزیت و قطعیت خود بسیار متفا وتند. برای ایضاح مفهوم و تصور کنترل یک مثال ساده و بسیط کافیست اگر می خواهیم امانت داری و درستکاری نسبی پسران و دختران را در وضعیت و موقعیت مشخصی تحقیق و مطالعه نماییم لازم است یک تعداد زیاد متحولات دیگر را نگذاریم در تجربه دخیل شوند. اگر دسته های پسر و دختر دارای یک سن، یک نژاد یک سان ذکا، از خانه های یکسان، و صاحب یکنوع تجربه و آموزش مدرسه و خارج مدرسه باشند پس این فکتور بحیث علل در نظر گرفته نمی شوند. اکنون هر تفاوتی که در بین دسته ها بمشاهده می رسد باید علت آنرا در جنسیت جستجو نمودند در اختلافات سن، نژاد، تعلیم و تربیه، ذکا یا وضعیت و پایه اجتماعی. لهذا باوصف این دقت و اهتمام لازم است نگذاریم فکتورهای دیگر به نتایج تجربه اثر خود را وارد سازند.

یکنوع معمولی تجربه بدین ترتیب بعمل آورده می شود که دو دسته اطفال را که از هر لحاظ باهم متشابه می باشند، انتخاب نموده و یکی از آنها را که



دستهء تجربی نامیده می شود ، بیک روش معین و مشخص تجربه معروض می سازند و دستهء دیگر را که دستهء کنترل خوانده می شود ، از این عمل دور نگه میدارند . تفاوت منتخبهء که در بین دو دستهء مشاهده می رسد در حقیقت تاثیر روش تجربه را نشان میدهد که در آن فکتور معینی را بحیث اجازه تاثیر داده اند . زیرا دسته های مذکور از هر حیث و لحاظ متشابه اند و تنها در یک فکتور موهن و مهم تجربی از هم تفاوت دارند .

تجربه و مشاهدهء صحیح از استعمال آلات دقیق برای کنترل موقعیت و ثبت نمودن پاسخها و عکس العمل ها آسان میگردد . ریکاردهای فوتوگرافیک اکثراً استعمال می شود . مشاهده کنندگان بالغ عکس العمل های طفل را از عقب پرده های یک طرفه تماشا می نمایند . این نوع پرده ها اجازه تماشا را به مشاهده کنندگان میدهد در حالیکه طفل هیچ خبر ندارد که او را تماشا و مطالعه میکنند . یک فهرست بزرگ مواد و سامان ستندرد شده استعمال می شود تا موقعیت های درست و مناسبی را برای اطفال زیر تجربه ایجاد و مهیا سازد در حالیکه آلات میخانیکی پاسخهای آنها را با صحت زیادی ثبت می کند .

پیشرفت در روشها : هدف نهائی روش در روانشناسی طفل بسط دادن روش تجربی صحیح و دقیق است گرچه موضوع این علم کنترل تجربی را نسبت به ساحه های دیگر سائینس مشکل ترمی سازد . هر سال مسایل جدید در دائرهء مطالعهء صحیح و دقیق آورده می شود . روانشناسی طفل بصورت موجوده اش مجموعه و نتیجهء تحقیقات دقیق و عالمانه ایست که در ظرف تقریباً شست سال بعمل آمده است . روانشناسی طفل در مستقبل شامل بسط و توسعهء علم در زمینه های خواهد بود که تا کنون بصورت غیر کافی تحقیق شده است .

( باقیدارد )



سناغلی سید محمد اسحاق عنبری

## بامیدی که باز آید بهاری

بر آرم از نهاد دی دمار  
فلک ریزد سرش هر دم غبار  
زدست کس نیاید هیچکاری  
بیاید برد یاران انتظار  
نهد مرهم بقلب داغداری  
بامیدی که باز آید بهاری  
بهار سبز خط گلعداری  
وزد هر سونیم خوشگواری  
بگوش آید صدای کبک و ساری  
نوای مرغ زار از مرغزاری  
بدان رنگی که می نوشد نگاری  
شکوفه همچو طفل شیرخواری  
ز طرف رود بارو آبشاری  
بیاری در کنار چو بیاری  
بکام دل کنم گشت و گذاری  
کنند مستم ز جام بی خمازی  
ازین بهتر چه عیش خوشگواری  
بسر آرم شبی با ساز و تازی  
بتحسین از تهء دل گفت باری

اگر باشد بدستم اختیاری  
طرب معدوم گردیده که از برف  
مگر چون غالب است اکنون طبیعت  
برنگت بلبل آواره از باغ  
که باز آید طیب درد مندان  
بساز ایدل بتکلیف زمستان  
بهار دلکش بسیار خرم  
چمن سبز و هوا خرم شود باز  
پرد بلبل بشاخ گل بعشرت  
کند هر دم نوازش گوشهارا  
بکف گیرد قدح لاله بصحرا  
زپستان درختان شیر نوشد  
بگوش آید همی آهنگ موزون  
نشستن خوش بود وقت بهاران  
گهی در کوه و گه در دامن دشت  
که ناگه ساقی گلرخ بیاید  
کشم رطل گران و دامن یار  
چه خوش باشد که بایار و گلومی  
سرودم این غزل بشیند بلبل

چو تو اسحاق بینی همنوایان  
ندیدم بذله گوی بیقراری



## غزل

ترا با غیر چون بینم مرا آتش بجان افتد  
 چنان آتش که از سوزش شررد راستخوان افتد  
 سپردم جان شیرین در غمش فرهاد سان آخر  
 نپنداری بکف وصل نکویان را یگان افتد  
 بزخم سینه ام ناخن مزن جاننا ز مژگان  
 مباد از ناله ام در عالمی شور و فغان افتد  
 کسی کو میشود چون من جدا از دستان خود  
 بفریاد و فغان و ناله کردن هر زمان افتد  
 ز همراهان جدا گشتم بحسرت مبتلا گشتم  
 بد ابر حال آن رهرو که دور از کاروان افتد  
 دل آواره خود را نشان تیر مژگان کن  
 اگر خواهی نگاهی بر تو از چشم بتان افتد  
 چو مرغ نیم بسمل ( غرقه ) در خون میتپد دائم  
 دمی کورا نظر بر چشم آن ابرو کمان افتد

### چند رباعی از مغربی

حالی باری بر آتشم تاچه شود	خاک در تست مفرشم تاچه شود
باناخوشی هجر خورشم تاچه شود	تو میکنی و من همیکشم تاچه شود
نقد دلم از غمت عیاری دارد	جان بیتو بر اندوه توکاری دارد
هرگز نکنی ز نیک و بد یاد مرا	بیچاره کسیکه چون تو یاری دارد
از درد دل پرغم ایماه بترس	وی خفته از ناله سحرگاه بترس
د رهر نفس تعبیه دارم آهی	ای آئینه میگویمت از آه بترس



## غرجستان

غرجستان که در بعض کتب غرجستان و در بعض دیگر غرجستان ذکر گردیده یکی از ایالات باستانی خراسان است و در اکثر کتب عربی و فارسی با انواع و نام‌های رنگارنگ از آن یاد گردیده است و آنرا که مقالته ذکر کردم و آنچه را در کتب موثق تاریخی و دو اوین شعرا و کتب جغرافیا و امثالهم یا فتم بنویسم که قبل بر این تذکری از آن بمیان نیامده باشد .

حدود العالم من المشرق الى المغرب گوید : « رود مرو » از حد میان کوزکانان و غور از حد غرجستان بگشاید و بر بشین بگذرد . « بشین یکی از شهرهای غرجستان است . چنانکه جای دیگر گوید : « غرجستان ناحیتی است قصبهء او بشین است ، مهتر این ناحیت را « شار » خوانند ، جایی بسیار غله و گشت و برزو آبادانسه و همه کوهست و مردمان این ناحیت مردمانی اند سلیم و بی بد و شبا نمانند و برزیگر . . . بهمین صورت در چندین جای دیگر این کتاب اسم غرجستان مذکور است . و صاحب « لغت فرس » زیر عنوان « شار » گوید نام پادشاه حبشه است و این بیت روحانی را شاهد میارد .

عزیز و قیصر و فغفور را بمان که ورت نه شارماندنه شیرج نه رای ماندنه دام ولی درین بیت نیز مراد از - شار ، همان شار غرجستان است شاید وی التباس کرده باشد ، همو گوید : بندر نام شهر یست در غرجه و از دیبا جی این بیت را گواه میارد :



بسی خسر و نامور پیش از او شد ستند زی بندر (۱) شاریان لغت فرس لفظ «غرچه» را بمعنای ساده لوح و ابله و کوهی تعبیر کرده است و از بدیعی چنین شاهد میارند.

بفریبد دلت بهر سخنی روستائی و غرچه را مانی.

غرشستان چنانکه ذکر شد از روزگار قدیم با امرای محلی یعنی «شار» اداره میشد این شاران که مشهورترین شان شار ابو نصر و پسرش «شاه شار» است وقتی بتحت اداره سلطان بزرگ غزنه درآمدند، مگر پس از اندکی بهوای کوهسار و غرور قلاع آهنین و مشیده سر از اطاعت سلطان بزرگ باز زدند و بنای سرکشی و فرمانفرمائی آزادانه را گذاشتند عنصری ملک الشعرای سلطان بزرگ محمود حصار و خطه غرچستان را چنین می ستاید :

کنون عجبتر از آن فتح، فتح غرچستان که شد بدولت او مر سپاه او را رام  
یکی حصاری کش سرهمی ستاره گرای بناش کیوان بالا و سنگ آینه فام  
سپیده مرغ بر آن برج برفشاند پر رمیده رنگ بر آن سنگ بر گذارد گام (۲)  
زمینش آهن و پولاد و برج گوزنه کوه بسان بیشه سر برج او پر از ضرغام (۳)  
چنان فگندی از منجنیق سنگ عدوی کز و شدی دل نور از نهیب او بظلام  
عنصری بعد از آنکه بزرگی و شکوه غرچستان را وصف میکنند میگوید سپاه خسرو  
مشرق یعنی یمین الدوله محمود بسیار نیرو و قوتی بسزا داشت و بطالع سلطان بفتح  
آنجا موفق آمد و الا کشودن قلعه ناممکن بود.

(۱) بندر: امروز نیز این ناحیه به همین نام یاد می شود و یکی از نواحی دایکندی است که در آن موقعیت دارد.

(۲) مراد این بیت چنانست که: از بس بلندی قلعه بالهای مرغ سپید (باز) مانده می شود و چینی که بر سر حصار میرسد از خوف رنگش میپرد.

(۳) زمینش مثل آهن و پولاد محکم و برجش همچو کوه بزرگ و مثل بیشه بر سر برج پلنگان پر است.



چون شار غر جستان اسیر سپاه سلطان گردید او را کنده کردند و بجانب غزنین آور دند در بین راه غلامی که موکل و محافظ و نظارت محمد (شاه شار) بود ویرا گفت جهت من نامه ی بنویس که بخانه خود بفرستم شار را این امر نابهنگام و بیجا سخت آمد و از راه شوخی و مطایبه بز ن غلام نوشت که: ای قحبه نابکار میدانم که شب و روز خود را بخوشگذرانی و عیش و نوش و شرب خمر بامر دان بیگانه و جوانان بلهوس سپری میکنی و از احوال و اطوار خانه و زندگی من هیچ اطلاع و خبری نداری و تمام زندگی و مایملک مرا بر هم زدی و صرف آرزوهای خود کردی و من از آنها بیخبر نیستم و قتیکه بیایم سزای عملت را برایت خواهم داد و بدین شیوه نامه را باطناب نوشت و سر نامه بست و بدست غلام داد. چون نامه غلام برای زنش رسید، زن بعد از خواندن و شنیدن نامه سخت بخوف و دهشت افتاد و فوراً خانه را ترک داد و بمنزل یکی از خویشاوندان قریب خود متواری گشت: چون غلام بخانه رسید خالی دید و تعجب کرد و پس از فحص و جستجوی زیاد زن را یافت و از صورت نامه آگاه شد و سوگند یاد کرد که او چنین نگفته است و شار از خود نوشته است. حالیکه این واقعه را به پیشگاه سلطان حکایت کردند بسیار بخندید و گفت هر که شار را چنین امری بیجا کند، بایست بهمچو عاقبتی گرفتار آید.

فرخی سیستانی اشاره بگرفتاری شار و بودن شار ابو نصر در دربار سلطان نموده گوید:

ترا آنجا غلامانند چون خوارزمشای شه

دگر چون میر طوس و زان گذشتی میر غر جستان

پس از آنکه غر جستان کشوده شد سلطان ضیاع و املاک شار را خرید و ابو منصور دوانی قراتکین در آنجا حاکم گماشت؛ فرخی در مدح قراتکین قصیده بدین مطلع:



«مرادلیست که از چشم بدر سیده بجان  
 بلای من زدلسست اینت درد بی در مان  
 سروده که بعضی از ابیات آنرا در اینجا شاهد قول بیاوریم :

میپهید سیه شاه شرق اب و منصور  
 قرا تکین دوانی امیر غرنجستان  
 سیاستی است مراورا که در ولایت او  
 پلنگ رفت نیارد مگر گشاده دهان (۱)  
 در این دیار بهنگام شار چندین بار  
 پلنگ و ار نمودند غرچگان عصیان  
 بجز بصلح و بشایستگی و خلعت و ساز  
 بسرهمی نتوانست برسد با ایشان  
 دنبال این مدح و توصیف مردمان آندیار گوید اکنون که امیر قرانکین بفرمان  
 خسرو مشرق زمین درین ولایت حکمرانی دارد ، بصلح و امنیت می زبند مگر  
 شار که سرکش شد .

جز آن سبک خرد شور بخت سوخته مغز  
 که غره کرد مراورا بخ و یشتن شیطان  
 باستواری جای و پیا پیداری که وه  
 فریفته شد و از راه راست کرد گران  
 چه گفت؟ گفت مرا جایگاه بر فلکست  
 بمعدنی که همی زیر من رود کیوان  
 زمینیانرا با من کجا رود دیدار  
 مرا نباشد جز با ستاره سیر و قران  
 بر این حصار که من باشم ایمنم که مرا  
 ز هیچ خلق نخو اهدر سید هیچ زیان  
 و در این جا از دلاوری و جسارت امیر قرانکین و داد و سخاوت و عدالت و مردم  
 داری و روش نیکوی او و صف پسزای کرده تا آنکه گوید :

چه مایه مردم کز خانمان خویش برفت  
 فرو گذاشت ضیاع و سرای آسادان  
 زایمنی بوطن که در دن اندر آمد باز  
 بنام عدل توای یاد گار نو شر و ان  
 بدان امید که نانی بایمنی بخورند  
 غریب و اربپوشند جامهء خلقان

(۱) پلنگ رفت نیارد مگر گشاده دهان : یعنی پلنگ نتواند رفت مگر  
 آنکه دهنش از بهت و حیرت و خوف باز باشد .



# فن و طب در تاریخ مدنیت اسلام

«فصل چارم، (۱)

«دورهء توقف»

«پس از سنه ۱۱۰۰»

در حالیکه در اعصار اولیهء اسلام بعلم و فن خدمت و حرمت نموده میشد از ظهور امام غزالی (که در سنه ۱۱۱۱ وفات کرده است) به بعد می بینیم که این حرمت رو بقلت گذاشته و متدرجاً تعصب شدت اختیار کرده است. کـرچه بطـور علی الاطلاق نمیتوان گفت که علماء و متفکرین بزرگ تنها از روی همین اسباب نمیتوانستند ظهور کنند. ولی درین شکی نیست که اسباب مذکور درین خصوص تأثیری، مهمی داشته است.

در عالم اسلام عصر ۱۲ دورهء توقف است؛ درین آوان آثار ازی ها، ابن سیناها جابرها استنساح، تلخیص و تشریح میگردد و با لمقابل تألیفات جدید و مستقل نادرآ بمیان آمد. یک سیمای درخشانیکه درین اثنا بنظر میخورد موسی ابن میمون (بین ۱۱۳۵ - ۱۲۰۴ است که در اندلس ظهور کرده است این حکیمیکه در هسپانیه تولد یافته، قسمت زیاد حیات خویش را در قاهره در تحت حمایهء صلاح الدین بزرگ (اولاد او گذرانیده است) بهترین آثار طبی او موسم به (وجیزات) میباشد. مشارء الیه در این اثر خویش قدرتی اظهار می نماید که توانسته است افکار جالینوس را نیز انتقاد کند.

(۱) این فصل چون از نشر در جای خود باز مانده بود جهت تکمیل اثر

مذکور درین شماره نشر گردید خوانندگان ملتفت باشند :



چون ابن میمون نیک طبیب خاندان سلطنتی بوده است بناءً علیه رسائلی در بارهٔ حفظ الصحه تحریر نموده که اخیراً این رسائل انموذج نشریات طبیبی قرار گرفته است. یک معاصر جوان ابن میمون عبداللطیف بغدادی است. عبداللطیف از بغداد بقاهره رفته و بادانشمندان بزرگ آنجا تعارف بهم رسانیده و در بارهٔ ایشان اثری نگاشته است. محرر درین اثر خویش را جمع بقحط از زلزله هائیکه مصر در بین سالهای ۱۲۰۰ و ۱۲۰۲ بآن معروض گردیده است معلومات مفصلی داده و هم راجع بتدقیقات طبیبی که در مصر بعمل آورده ایضاحاتی میدهد و تعریفات جالینوس حکیم را در خصوص استخوان نک نک سفلی و عمود فقاری تصحیح میکند.

درین دوره آثاریکه راجع بدو سازی نگارش یافته رو بتزاید گذاشت قسمتی از اینها برخی از ادویه بسیط بوده است. مشهورترین این رسائل رساله ابن بیطار «وفاتش در ۱۲۴۸ است» میباشد. این بیطار از اندلس تاسوریه در تمام ساحل بحر سفید تدقیقات بعمل آورده برای فراهم آوردن نباتات و ادویه کوشیده، و بیش از هزار و چار صد ادویهٔ طبی شناسانیده است.

و نیز آثار مولفین قدیم و معاصر را که عدهٔ ایشان بالغ به یکصد و پنجاه نفر میشود باهم مقایسه کرده و معلومات خویش را در بارهٔ این نباتات بقید تحریر در آورده است این اثر محصول یک تبجر عمیق و یک مشاهده قوی میباشد. بزرگترین اثریکه در لسان عرب راجع به نباتات نگاشته شده همین است. سپس راجع به ادویه مرکبه آثار عدیدهٔ تحریر گردیده است. که در این میان در عصر ۱۴ اثر عطار، و تذکرهٔ داود «که از انطاکیه بوده در ۱۵۹۹ وفات کرده است» شایان تذکر میباشد، بسیاری از محتویات این آثار به اروپا انتقال کرده و بسیاری از نامهای ادویه از شرق بغرب منتقل گردیده است. که از جمله آنها کلمه سیراب که -مقابل بکلمه شراب عربی است و نیز کلمه جولپ که مقابل بکلمه گلاب فارسی است میباشد.



در آغاز قرن چهاردهم با آثار طبیی محررین اسلام بکنوع خرافاتی که شبیه بسحر و افسون است بداخل شدن شروع کرد. و ازین رو حرکت علمی بیشتر رو به فتور گذاشت در اندلس در بین رجال طب افکار فلسفی حا کمیت بزرگی داشت. که ابن زهر و ابن رشد دو مثل بزرگت این جریان محسوب میگردیدند. ابن زهر که در ۱۱۶۲ در شهر سیول وفات کرده است حکیم خاندانی یکی از موحدین بر علیه جراحی بوده و مهمترین اثر او موسوم به «التییر» است.

این اثر در ۱۲۸۰ به معاونت یکنفر یهودی که از (ونه دیک) بوده از طرف (پروویکیوس) به لاتینی ترجمه گردیده و چندین دفعه بطبع رسید. و چون این اثر به مشاهدات و تجارب شخصی، استناد مینماید نماینده بک استقلال تام فکری است. احتمال دارد سبب اینکه این اثر نسبت به عالم اسلام در ار و پاپیستر کسب موفقیت نموده است نیز همین باشد.

ابن رشد که در ۱۱۹۸ در فارس وفات نموده است. تلمیند و دوست ابن زهر و یکی از بزرگترین اساتذء فلسفه، ارسطو بوده است این شخص ۱۶ اثر بک موسوم به (الکلیات فی الطب) میباشد در ۱۲۵۵ به لاتینی ترجمه شده و بدفعات طبع گردیده. ابن رشد در این اثر خویش نشان نمیدهد که او متفکری به شیوه ارسطو میباشد. و بالعکس به قسمتهائیکه در این اثر عاید به فزیولوژی و پسیکولوژی است، این امر را تبارز میدهد، و افکاری رازی و ابن زهر را با او کرات و جالینوس مقابله نموده انتقاد میکند.

و بای بزرگیکه در عصر ۱۴ دنیار تحت استیلا قرار داده بود باعث برین شد که در اندلس حکمای اسلام به تدقیق این آفت مستولی و وخیم مشغول شوند. ابن المخطیب که از غرناط است در خصوص این و بایک اثر بس مهمی نگاشته است. او درین اثر خویش میگوید: «از روی تجربه، تدقیق و معلومات صحیح به تحقق پیوسته است، که سرایت، یک امر محقق بوده و مرض بواسطه البسه



ظرف و سایر اشیای مستعمل از یک شخص به شخصی دیگری از یک خانه به خانه دیگری سرایت میکند

و کشتی که از مملکتی که از مصاب بوباشده است آمده به بندری لنگر انداز شود و با درینجا نیز انتشار میکند. این آفت در بین افرادیکه تجر به گر دیده و قبائلی بدوی که در افریقا زندگی دارند نتوانسته داخل شوند.

اگر این امر مد نظر قرار داده شود که در آن دوره در هر طرف دنیا چنین تصویری حاکمیت داشته است که و بایک عذاب الهی و غیر قابل مقاومت بوده در مقابل آن هیچ کاری نمیتوان انجام داد، فهمیده میشود که این مطالعات ابن الخطیب حایز بقیمت بزرگی بوده است.

ابن حطمیه که از حکمای فارس بوده در ۱۳۶۹ وفات کرده است در باره و بایک قسمت ایمریای اسپانیه را خراب کرده است در ۱۳۴۸ اثری تحریر کرده است. این اثر بتمام آثاریکه در بین عصر ۱۴ و ۱۶ در اروپا را جمع به این موضوع نگاشته شده است فائزیت دارد. ابن حطمیه میگردد: در نتیجه تجارب متمادی دانستم شخصیکه به شخص مریض دیگری تماس نماید بعین آن مرض مبتلا گشته و عین آن عوارض را ارائه میدهد. اگر مریض اول خون استفرغ بوده باشد مریض دوم نیز خون استفرغ میکند اگر مریض اول معروض بآماس شده باشد در مریض دوم نیز این آماس هادر عین مواقع دیده میشود. و یا اینکه اگر مریض اول دارای دانه های باشد مریض دوم نیز دارای دانه ها میباشد. و مریض دوم نیز مرض رابعین شکل بدیگری سرایت میدهد.

برای دانستن اهمیت و ارزش این اقوال کافی است که این امر بخاطر آورده شود که هیچ یکی از حکمای یونانی از ماهیت امراض ساریه بحث نه نموده و محررین قرون وسطی نیز در باره این موضوع چیزی تحریر نکرده اند.

در دوره توقف بغیر از طب، آثاریکه در باره سائر علوم و فنون نگاشته شده

است خیلی زیاد است.



ولی درینها اثر قهقرا و انحطاط نمایان می باشد. مثلا با اینکه پس از عصر یازدهم راجع بکیمیا زیاده از چهل اثر تحریر یافته مگر اینها بچیزهائی که قبلا دانسته شده است معلومات نوینی نیفزوده اند:

ازین جهت است که مخالفت فیلسوف بزرگ تاریخ، و سیمای برجسته عصر، ابن خلدون (وفاتش ۱۴۰۶) بکیمیای خلی هاشایان دقت است.

علم معدنیات به کیمیا ارتباط محکمی داشت. گرچه درین باره بشدر ۴۰-۵۰ اثر نگاشته شده بود که مشهورترین آنها اثریست که در ۱۱۵۴ از طرف شهاب الدین تیفاشی «در قاهره وفات کرده» بقید تحریر درآمده است شهاب در فصل بیست و پنج کتاب خود در باره ماهیت صفائی، قیمت، محل پیدایش فایده، طبی و سایر خواص احجار کریمه، معلوماتی مفصل میدهد.

مهمترین اثری که از طرف علمای اسلام راجع بحیوانات نگارش یافته کنابی است که در ۱۴۰۵ از طرف محمد الامیری پنام (حیات الحیوان) تحریر یافته است. محرر این کتاب علاوه بر تجارب شخصی خویش معلوماتی را که در کتابخانها موجود بوده تدوین کرده است. در بعضی قسمت های این اثر در باره ادویه که در بین خلق مروج بوده و نیز در خصوص روحیات خلق معلومات مفیدی موجود است در انسکلوپیدی های کوز لوغزالی که از طرف علمای اسلام تحریر گردیده برای حیوانات، نباتات، واحجار مواقع مهمی تخصیص داده شده است. مهم ترین اینها اثریست که از طرف زکریای قزوینی (وفاتش ۱۲۸۳) تحریر گردیده است ولی این اثر هنوز طوریکه شایان آنست بطبع نرسیده است. در نسخ خطی این اثر، رسم های زیبایی بمشاهده میرسد.

گرچه بسیاری از کتب و انسیکلوپیدی های که از حکمت طبیعییه بحث مینماید وجود دارد، مگر اثر آنها این علم را بیش تر از نگاه فلسفی تدقیق میکند.



در باره مقیاسات و اوزان از طرف حازن اثری بنام ( میزان الحکمه )  
مرقوم گردیده که تنها قسمتی از آن انتشار یافته است حازن در ۱۲۰۰ در مرو  
امرار حیات داشته است تدقیقاتی را که ثابت ابن قره در خصوص مقیاسات  
روما بعمل آورده بود ، ادامه داده و مسایل عدیده را متعلق به کثافت در پیش  
انداخته است .

آثار بس نفیس و مصوری در خصوص اوتوماتون ها ، ساعتها و بالخاصه  
در باره آب ، سیماب و انتقال ، و نیز راجع به ساعتها نیکه باشمع های افروخته  
حرکت مینماید و جود دارد ( البحری در ۱۲۰۶ اثر بزرگوار که در باره ماشین  
وساعتها نگاشته است به اتمام رسانید . و این مهتمترین و نفیس ترین اثریست که  
درین باب نگارش یافته است . و نیز درین آوان ( در سنه ۱۲۰۳ ) دانشمندی  
موسوم به رضوان راجع بساعت آبی که از طرف پدرش ( محمد ابن علی )  
در جوار یکی از دروازه های شهر شام ساخته شده بود اثری بقید تحریر  
در آورده است . این ساعت آبی بمنزله آبداء بود که در عالم اسلام زیاده  
مورد پسند واقع گشته و خاطر ه آن تا عصر ۱۶ پایدار بوده است . محررینیکه  
درین باب آثاری نگاشته اند از آرشمید ، اپولیونوس ، کته سپوس ،  
بحث نموده و تمام معلوماتی را که در باره ماشین میدهند ، با یک اصابت  
تامه قید مینمایند .

در سالهای ۱۳۲۰ عالمی موسوم به کمال الدین تجارب ابنی هشیم را تکرار  
نموده توسعه داد . و عبور اشعه را از بین کره بلوری تدقیق کرده و بدین وتیره  
کوشیده است تا انعکاس اشعه آفتاب را در قطرات باران معلوم نماید .  
و بدین صورت امکان ایضاح منشأ قوسهای قزح ابتدائی و تالی را بدست  
آورده است .

شهاب الدین القارانی که از علماء و قضات قاهره بود در ۱۲۸۵ وفات کرده است .  
در مبحث علم نور اثری نگاشته و در آن پنجاه مسئله متعلق باین مبحث را



تدقیق کرده است . چون از جمله این مسایل سه مسئله برای سوا لاتیکه از طرف ( شاه فرنگ های سجالیا ) از علماء اسلام پرسیده شده بود جواب تشکیل میدهد ، ازین جهت حایز اهمیت مخصوصی میباشد . این شخص عبارت از فردریک دوم است که در بین سنوات ، ۱۲۲۰ و ۱۲۳۰ از علمای اسلامی هسپانیه و مصر متعلق به فلسفه و هندسه سواتی پرسیده است . این سه سوال اینها است :

۱ :- بیلچه های کشتی و راقها چرا در بین آب منکسر مینمایند ؟

۲ :- شهر کانوپوس از چه سبب در حالتیکه به افق قریب است بزرگ مینماید ؟ و نظر برینکه دشت جنوبی شهر از رطوبت آزاد است سبب آن چه میباشد ؟

۳ :- اشخاصیکه در چشمان ایشان مرض کاتا را کت و یاد دیگر مرض موجود باشد در جلو نظر یکدسته لکه و نقطه های سیار مشاهده میکنند علت آن چیست ؟ شهاب الدین القارانی به تمام این سوالات جواب داده است .

بالاخر در بین آثار بیلوگرافیک لازم است آنهایی را که متعلق به تاریخ طب و فن اسلام باشند از نظر گذرانیده شود . نخستین اثریکه درین باب نگاشته شده است . تاریخ فلسفه ابن القفطی است که در ۱۲۴۸ در شام وفات کرده است . این اثر محتوی ترجمه ، حال ۱۴ نفر از اطباء ، علماء و فلاسفه یونانی سریانی در اسلام میباشد این اثریکه خزینه معلومات است و بسیاری از معلوماتی را که در آثار یونانی موجود نیست بمامی آموزد .

طبقات الحکماء که از طرف اصبیه که ( ۱۲۷ در قاهره وفات نموده ) طبیب و حکیم چشم میباشد ، نگارش یافته اثری نیست که اهمیت آن کم تلقی گردد این اصبیه بحیات آثار ۶۰۰ نفر حکیم مشغول گشته و برای معرفی نمودن آنها از آثار بسیاریکه امروز موجود نیست . از هنروران کتب طبی استفاده میکنند تمام تواریخ جدیدی که راجع به طب اسلام نگاشته شده است به این اثر استناد مینماید .



# یک نظر اجمالی به سبزواری

از نظر رجال تاریخ و جغرافیه

مولانا عین الدین محمد اسفزاری

از شعر و اعظام نویسندگان قرن نهم هجریست در زمان سلطان حسین بایقرا (متوفی ۹۱۱) میزیست علاوه از اینکه قریحهء خوش شعری داشت مورخ مشهور هم هست که بمورخ سبزواری شهرت دارد از جمله آثارش یکی تاریخ هرات بنام روضات الجنات فی اوصاف مدینته الهرات و دیگری رساله ایست مشتمل بر منشاآت و مناشیر و مکتوبات صاحب آثار هرات این مطلع را باو نسبت میدهد.

نه سر مه است آنکه می بینی بچشم آن پری پیکر

که از غوغای چشمش میکند خاک سیه بر سر

یکقطعه نثر از روضات الجنات فی اوصاف مدینته الهرات تخمیناً بطور

نمونه نوشته می شود.

چمن در ذکر ولایت اسفزار و بیان بعضی خصائص آن دیار -- دیگر از لطایف قصبات و بدایع ولایت خطهء اسفزار است که موء لد و منشأ موء لفسست اگر تمامی خصایص آنرا کماهی تحریر نماید بعضی مطالعان که ندیده باشند تصور کنند که چون مسقط الراس و مقام استیناس مصنفست در اوصاف آن مبالغه می نماید ... اما از بیان بعضی چاره نیست. از قدیم الایام شهرت دارد که آنرا باغچه هرات میگویند هر چند حالاً سبب حوادث دفترات روزگاری



در غایت ویرانی و پریشانی است از آثار بقیه قدیمه ۴۰۰ء آن معلوم نمیشود که  
 بس جای معتبر و خطهء عظیم نامور بوده . . . ورود نور غانان ورود  
 ادرسکن بهم آمیخته در سرحد اسفزار محیطیست و عذوبت آب و لطایف  
 مشارب و مواضع نزه و مزارع عجایب و رقت هو او فسحت فضا و غایت اشجار  
 و غرایب قنوات و انهار آن دیار از باغ ارم آیتی و از روضه الرضوان کتابتیت  
 چنانچه پور بهادر در باب آب و هوای آنجا تضمین کرده است :

هوای خطهء سبز و آبر و آب ادرسکن - غنیمت دان که در جنت مگریابی چنین جارا  
 و در زمان سلطان ابوسعید بواسطه فترات و انقلاب که واقع بود ، مردم  
 هرات متفرق شدند مولانا شرف الدین عبد القهار ، که از فحول فضیلا ی  
 روزگار بود و تخلص او به شریف مشهور ، تشریف حضور بدان ولایت  
 آوردند چون از شرف مصافحه و ملاقاتش دست دارد .

در وصف حال و لطافت ظلال و زلال آنجا این مصرع بدیهه انشا کرد  
 دارد نشانی از بهشت آب و هوای اسفزار این مصرع دیگری مرا اتفاق  
 افتاد .

مطابقه مقتضی حال را ، که مصرع : اکنون زمین مقدمت دارد به جنت افتخار  
 و امیر جلال الدین فرخزاد طبسی ، که ارشد احفاد عظام امیر نورالدین  
 جلال الاسلامت که از اعیان دولت حضرت امیر بزرگ بوده ، در خلال همین  
 سال که تحریر این اوراق موء لف را اشتغال می بود و بطریق عبور بدان ولایت  
 رسیده بود از ظلال اشجار او آسوده و از زلال انهار او تجرع فرموده و ریاض  
 و حیاض آنرا در دیده و از اطراف و اکساف آن مستفیض گشته  
 این رباعی به نظم آورده بود و پیش من فرستاده .



سبزوار زروضه یاد گاری بوده است

سبزوار مخوان که سبزه زاری بوده است

صحراش که اشک مرغز ار را مست

در فصل خزان تازه بهاری بوده است.

من نیز این دو بیتی بهمان قافیه وردیف آن رباعی ساختم رباعی :

سبزوار که خرم چون بهاری بوده است

از رهگذر شاهسواری بوده است

هر لاله و سبزه ای که آنجاه بینی

روی بینی و خط نگاری بوده است

و مرا در خاطر است که در بازار قصه او می گفتند که : هزار ود ویست

دکانست بعد آنچه در محلات و بلوکات بوده و قلعه میان قصه

اونیز حصار حصین و قلعه متین بود و مسجد جا مع قصبه در

اندرون قلعه است و دریم این حصار معمور میبود تا وقتی که خلیل هند و را

سردار سپاه بابر سلطان بوده به جانب قندهار و سجستان رفت .

• •

•

می در کف من نه که دلم پرتابست

وین عمر گریز پای چون سیمابست

بشتاب که آتش جوانی آبت

بر خیز که بیداری دولت خوابست

• • •

از زلف تو باد گل سواری آموخت

وز خط تو مشک مه نگاری آموخت

جان از سخت بزرگواری آموخت

وهم از دهن تو خورده کاری آموخت

(مغربی)



# ابوالحسن علی هجویری

ملقب به دادا گنج بخش

سفرهای هجویری :

هجویری برای تحصیل معرفت و کسب فضل و دانش و زیارت عرفا و دیدار دانشمندان و بزرگان زمان خود سفرها و سیاحتهای دور و درازی بدو و نواح غزنین کرده و یک قسمت عمر خود را دور از میهن و زادگاه مألوف خود بسر برده است و حتی در غربت و دور از دیار آبائی خود وفات کرده است .

سنه و تاریخ سفرهای وی بطور قطع و یقینی معلوم نیست ، اما میتوان از مقایسه سال حیات و وفات آن بزرگانیکه هجویری ایشانرا در دیار مختلف دیدار کرده است تاریخی بتخمین حدس زد .

چون هجویری خودش چسته چسته در ضمن گزارش و بیان چشمدیدهای خود بر ای اثبات و توضیح برخی از مطالب استشهاداً از سفرهای خود و امکانهایی که در آنها در هنگام حدوث و ظهور وقایع خاص و مهم میزیسته تذکری میدهد اینک از زبان و بیان خود وی بذکر بعضی بطور اجمال میپردازیم . نگفته بناید بگذریم که قراریکه خواهیم دید ، چون آثار هجویری بجز دو تایی آن دیگر همه فعلاً در دست نمیباشند ، از خصوصیات و وقایع جزئیة زندگانی وی که سفرها و سیاحتهای او نیز شامل آن خصوصیات میباشد معلومات بیشتری نتوانستیم فراهم کنیم . بنابراین در اینجا محض از آن قسمت اسفار و گشت و گذار وی تذکر خواهیم داد که در کشف المحجوب بقلم خود هجویری مندرجست .



## ۱- ماوراء النهر:

سفر هجویری ببلا دماوراء النهر ازین دو جملهء کشف المحجوب استنباط میگردد:

الف: « پیری دیدم از اهل ملامت بما وراء النهر... » (ص ۵۹)

ب: « مرا وقتی بایکی از ملامتیان ماوراء النهر صحبت افتاد... » (ص ۷۸)

## ۲- خراسان:

«... بر خاستم قصد سفر خراسان کردم، اندران ولایت... بدهی فراز

رسیدم » (ص ۸۰).

## ۳- طوس:

۱: « از شیخ المشایخ ابوالقاسم گرگانی رح بطوس پرسیدم... » (ص ۷۸)

ب: « منکه علی بن عثمان الجلابی ام وقتی مرا واقعه یی افتاد و طریق حل

آن بر من دشوار شد قصد شیخ ابوالقاسم گرگانی کردم بطوس، ویرا اندر

مسجد در سرای خود یافتم... » (ص ۲۸۷)

## آذربایجان:

« وقتی من باشیخ خود میرفتم اندر دیار آذربایجان، مرقعه داری دوسه دیدم

که بر خر من گندم ایستاده بودند... » (ص ۶۶)

## ۵- مهنه:

« وقتی بمهنه بر سر تربت شیخ ابوسعید رضی الله عنه نشسته بودم... »

## ۶- سرخس:

«... و از خواهی امام خزایی شنیدم به سرخس که گفت کـودک بـودم

و بمجلسی رفته بودم... »

## ۷- شام:

«... و منکه علی بن عثمان الجلابی ام بشام بودم بر سر روضهء بلال موءذن

پیغامبر صلی الله علیه و سلم خفته بودم، خود را بمکه دیدم اندر خواب... » (ص ۱۲۱)



## ۸- بیت الجن :

در واقعه و فات مرشد خود ( ابو الفضل ختلانی ) مینویسد « و آنروز که ویرا وفات آمد به بیت الجن بود و آن دیهی است بر سر عقبه میان بانبار و دو دمشق سر بر کنار من داشت .. » چون بقول خزینة الاصفیا ابو الفضل ختلانی در سال (۴۵۳) در گذشته است پس هجویری همدرین سال در بیت الجن اقامت داشته است :

## ۹- دمشق :

۱: « روزی شیخ من رضی الله عنه از بیت الجن قصد دمشق داشت بارانی آمده بود و اندر گل بدشواری میرفتم ، شیخ را نگاه کردم نعلین و جامه وی خشک بود ... » (ص ۲۸۷)

ب: وقتی من از دمشق بادریشی قصد زیارت ابن معلی کردم و وی بروستای رمله میبود ... »

## ۱۰- عراق :

« و من ابو جعفر صیلائی را دیدم ، با چهار صد مرد اندر عراق پراکنده ... » (ص ۳۱۳)

## ۱۱- کوفه :

« یافتم پیری را از محتشمان متصوفه رحمهم الله تعالی از بادیه برآمده بود فاقه زده ورنج کشیده ، بیزار کوفه اندر آمد ... »

## ۱۲- بسطام :-

« و مرا که علی بن عثمان الجلابی ام وقتی واقعه یی افتاد و بسیار مجاهدت کردم ، بر امید آنرا که واقعه حل شود ، نشد . و وقتی پیش از آن مرا از آن چنین واقعه افتاده بود بگور شیخ ابو یزید رحمة الله علیه مجاور شده بودم تاحل شد . این بار نیز قصد آنجا کردم و سه بار بر تربت او مجاور شده بودم تاحل شود نشد ... » (ص ۸۰)

(باقی دارد)



# فارغ التحصیلان سال ۱۳۳۴

## رشته ادبیات

- ۱- غلام نبی واثق ( معلم لیسهء چارپیکار )
- ۲- حبیب الرحمن هاله (مدیر تحریرات موسسات صحی )
- ۳- عزت الله آموزگار (عضو تفتیش صدارت عظمی )
- ۴- محمد موسی ساکسا ( معلم در موسسه لسان انگلیسی )
- ۵- حفیظ الله کریمی ( معلم لیسه نوی کابل )
- ۶- وکیل احمد ( عضو تفتیش صدارت عظمی )
- ۷- محمد هاشم ( عضو تفتیش صدارت عظمی )
- ۸- محمد عمر قریشی ( روز نامه نگار انیس )
- ۹- محمد حیدر میا خیل ( مدیر نشریات پوهنتون )
- ۱۰- اسد الله ( عضو تفتیش صدارت عظمی )

## رشته تاریخ و جغرافیه

- ۱- محمد جان ژوبین ( معلم در لیسه غازی )
- ۲- عبدالقیوم (معلم لیسه حربیه)
- ۳- عبدالرسول ( محرر عرفان )
- ۴- محمد حسن صافی ( مدیر شعبه لغات پښتو تولنه )
- ۵- محمد نور ( معلم دارالمعلمین )
- ۶- سید سعد الدین (معلم لیسه تجارت)
- ۷- محمد انور محمد عباس (معلم در قندهار )
- ۸- محمد اکبر ( معلم لیسه حربیه )
- ۹- شیر آقا (عضو تفتیش صدارت عظمی)
- ۱۰- عزیز الدین ( معلم ابن سینا )
- ۱۱- اکرام الدین ( عضو تفتیش صدارت عظمی )
- ۱۲- محمد حفیظ (معلم لیسه استقلال)
- ۱۳- فتح محمد (معلم لیسه حربیه)
- ۱۴- محمد انور سید احمد ( معلم ابن سینا )
- ۱۵- محمد صدیق (معلم جوقی (مصرف تحصیلات عالی تر در مصر)



بداشتن این کتب که از نشریات فا کولته ادبیات است کتابخانه  
خود را زینت بخشید :

۱- علم تربیه ترجمه استاد هاشم شایق فی جلد ۱۵ افغانی

۲- علم بدیع اثر استاد ملک الشعراء بیتاب » ۴ »

۳- علم عروض و قافیه » » » ۴ »

۴- دستور زبان فارسی » » » ۱۵ »

۵- گفتار روان در علم بیان » » » ۳ »

کلکسیون سال گذشته و شماره های قبلی مجله ادب را نیز  
پس از آنکه آرد به دست آورده می توانید .

فراموش نفرمائید که قیمت اشتراك مجله ادب جهت خدمت  
مداران عالم خلی نازل تعیین گردیده است .

### شرح اشتراك

کابل	سالانه	۱۰ افغانی
برای محصلین	»	۸ »
ولایات	»	۱۲ »
خارج	»	یک و نیم دالر
این شماره		۳ افغانی



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**